RIÇALA MASCHRIYAH
MS. PERSAN,

78

Us person

رساله حشریه یعنی قیامت نامه از مصنفات
افضل المحققین اکمل المدققین حضرت مولانا
شاه رفیع الدین مغفور مبرور الحقه الله تعالی بسلفه الصالحین

از ملک حضرت شاه حاجی
احمد علی صاحب سلمه
الله تعالی سنه ۱۲

موالح

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و شکر رب العزت را بر گوناگون نعم ظاهری و باطنی و دینی و دنیوی که افضل
آن بعثت خیر البشر و افضل الخلق محمد مصطفی ست صلی الله علیه و سلم
و بارک و انعم و علی آله و اصحابه بسوی ما تا دلالت فرمود ما را بر قیامت و
احوال آن از حشر و حساب و میزان و شفاعت و جنت و نار و واضح گردانید
اسباب تحصیل سعادت و نجات از شقاوت انجا و روشن ساخت آنرا
بعلامات صغری و کبری بطریق ورد و شبانروزی ادا المؤده فقیر رفیع الدین
میگوید که همین مذکور قیامت در صحبت بعض اعزه احباب از بزرگان و اولاد حسب
سلاله خاندان سلطنت و ممتاز در اولاد امیر تیمور بمزید علم و فهم و هدایت بود
مستحضر خاطر فقیر میشد ایشان گفتند که اگر این مذکور مسطور شود نفع باید از خاص
داد از قلت فرصت عذر کردم و گفتم که بهمین نحو که بر زبان میرود اگر کسی بنویسد

می توانند شد حبیب موصوف شخصی را بیکار متغیه ساختند که در اوقات فرصت بستان
حاضر شده آنچه که املا کرده آید نوشته باشد چون اجزای چند مرتب شد بعد
دیگر را تقاضای تبیض آن کردند بنابران نوشته میشود که اول علامات قیامت
وجود برکت آمود حضرت خاتم النبیین و وفات آنجنابست صلی الله علیه
وسلم زیرا که بوجود آنجناب یکنوع کمال که اشرف کمالاتست یعنی نبوت
و رسالت از عالم منقطع شد و بوفات ایشان علم وحی و خبر آسمانی
موقوف گشت و برای ایشان حکم جهاد که خالی کردن روی زمین از مفسدانست
نازل گشت و اینهمه شعبه های قیامت کبری است و از آنجناب علامات قیامت
بسیار مروی هستند و آن دو قسم اند علامات صغری و علامات کبری علامات
صغری از زمان آنجناب تا ظهور حضرت امام مهدی علیه السلام و علامات کبری
از ظهور ایشان تا نفخ صور و ابتدای قیامت از نفخ صور است در بیان علامات
صغری حضرت امیر المومنین مرتضی علی روایت فرموده اند که جناب نبوت صلی الله
علیه وسلم ارشاد کرده اند چون گرفته شود محصول ملک را دولت و گرفته شود
زکوة را تاوان و امانت را غنیمت یعنی باشند مال که از کافران در جنگ میگیرند
و حلال و طیب شمرند هم چنان امانت مردم را بخورند و پرهیز نکنند و اطاعت
کند مرد زن خود را و نافرمانی کند مادر را و دور افکند پدر را و مروت کند
با یاران هم صحبت و علم دین آموخته شود برای دنیا و سردار شود در قبیله ارذل

ایشان یعنی بدخلق و طماع و کج خلق و سپرده شود حدیثها و کار کسانیکه لیاقت
آن ندارند و تعظیم کرده شود مردم را از ترس ایذای ایشان و ظاهر شود شراب
خواری و رواج گیرند خنیاگران و آلات لهو و غنا و بسیار شود زنا و لعنت کنند
اواخر امت طبقه اول را پس انتظار کشید این هنگام تند باد سرخ را و دیگر بلاهای
عذاب را مانند فرو رفتن زمین و سنگها افتادن از آسمان و تبدیل صورتها و دیگر آیات که پی در پی
آیند مانند دانه های سبحه که رشته ایشان گسسته شود پس دانهای او پی در پی بریزند و در
احادیث دیگر وارد شده که از علامات قیامت نیست که کثرت اولاد از کنیزها و سرداری
مردمان نو دولت بعلم و ادب و شهوت رانی مردان با مردان و زنان با زنان و لعب در مساجد
و رقص و در ملاقات بجای سلام دشنام بازی کردن و کم شدن علم و هنر شمردن
دروغ گوئی و دور شدن امانتها از دلها و علم آموختن فاسقان و دور شدن جهاد
و هجوم کفار از هر طرف بر مسلمانان و شیوع ظلم در مردم بحدیکه امن و پناه نباشد
و رواج مذهبهای باطل و حدیثهای دروغ و بدعتهای بد چون که جمله علامات
حاصل شود قوم نصاری غلبه کنند و بر ملکهای بسیار متصرف شوند بعد مدتی در
عرب در ملک شام شخصی از اولاد ابوسفیان پیدا شود که سادات را بکشد و ظلم
او در نواحی شام و مصر منتشر شود درین اثنا پادشاه روم را با یک فرقه از نصارای
جنگ پیش آید و با فرقه دیگر صلح مخالفان بر شهر قسطنطنیه متصرف شوند و آن
پادشاه شهر خود را گذاشته بملک شام در آید و برفاقت یکفرقه موافق از نصارای

آن تند باد سرخ اصدود
سنه یکهزار و یکصد و چهار و چیر
از الخسف فان الدود اسمان
سرخ و زمین تاریک

با فرقه مخالف جنگ عظیم واقع شود و فتح لشکر اسلام را دست دهد بعد
شکست مخالفان یکی از نصارای موافق بگوید که صلیب غالب آمد و فتح داد
و یکی از لشکر اسلام او را بزند و بگوید که بلکه دین اسلام غالب آمد آن نصرانی
قوم خود را بخواند و مسلمان قوم خود را پس در میان لشکر خانه جنگی شود
بادشاه اسلام شهید شود و جمیع نصاری در ملک شام عمل نمایند و با فرنگیان
مخالف آشتی کنند و بقیه مسلمانان رو بمدینه آرند و عمل نصاری تا قرب
خیبر برسد در آن وقت مسلمانان در تجسس شوند که حضرت امام مهدی را
تلاش باید کرد تا دفع این بلا از دست ایشان میسر شود و حضرت امام مهدی
در آن وقت در مدینه باشند و بخوف آنکه مبادا مردم من ضعیف را تکلیف
دهند باین امر عظیم از مدینه منوره بمکه معظمه روند و اولیا و ابدال آن
عصر در جستجوی ایشان شوند و بعضی مردم بدروغ دعوای مهدی بودن
نمایند در آن اثنا که حضرت امام در میان رکن و مقام در طواف
بیت الحرام باشند که جمعی از مردم ایشان را بشناسند و جبرا و کرها به ایشان
بیعت و خلافت نمایند و علامت این قصه آن است که پیش از این ماه
رمضان که گذشته باشد در وی دو کسوف شمس و قمر واقع شده باشد
و در وقت بیعت آوازی از آسمان شود باین عبارت که هذا خلیفة الله
المهدی فاسمعوا له واطیعوا و این آواز خاص و عام المکان همه بشنوند

وحضرت امام سید اند از بنی فاطمه و قد ایشان مایل بدرازی باشد
و سطبری و رنگ ایشان روشن و چهره ایشان بچهره جناب نبوت مشابه
باشد اما اخلاق ایشان با آنجناب مشابهت تمام دارد و نام ایشان
محمد و نام پدر ایشان عبدالله و نام والده ایشان آمنه باشد و در
زبان شریف وی قدری لکنت هست که در وقت سخن گفتن تکدیل شده
گاهی دست بران زنند و علم ایشان علم لدنی هست و عمر ایشان در وقت
چهل ساله چون بیعت حضرت ایشان شهرت یابد افواج مدینه بمکه رو نهند
و ابدال و اولیای شام و عراق و یمن در خدمت ایشان حاضر شوند و
افواج بسیار از عرب فراهم آید و حضرت ایشان خزانه را که پیش در
کعبه مدفون هست و از ارتاج الکعبه میگویند بر آورده در مسلمانان قسمت کنند
چون خبر در مسلمانان منتشر شود شخصی از اهل خراسان که بمقدمه لشکر او
مردی منصور نام باشد با فوج کثیر قصد مدد حضرت ایشان نماید و در راه
جماعت کثیر را از نصاری و بد دینان صاف سازد و همان سفیانی
که عدو اهل بیت هست و جد مادری او از قوم بنو کلب فوج بر حضرت
امام بفرستد چون این فوج در صحرائی که ما بین مکه و مدینه رسند و در دامن کوه
منزل کنند اول و آخر همه خسف شوند و در زمین فرو روند و در آخرت
موافق اعمال و عقیده خود محشور شوند و الجا هیچ بد و نیک نجات نیابد مگر دو کس یکی

باخلاق

اینخبر را بحضرت امام رسانند و دیگری بسفیانی نصاری از هر طرف در جمع افواج
کوشش نمایند و از ملک خود و از مردم روم بعزم جنگ آنشان بیایند و لشکر
نصاری هشتاد نشان داشته باشند زیر هر نشان دوازده هزار کس و حضرت امام
نیز از مکه معظمه کوچ کرده بمدینه منوره رسند و از اینجا زیارت جناب نبوت
کرده بسوی شام روانه شوند و از اینجا تا بشهر دمشق رسند و از طرف ثانی فوج
نصاری در مقابل آید فوج حضرت امام سه فرقه شود فرقه باشند که بخوف فرنگیان
رو بفرار نهند و از لشکر آنجناب جدا شده متفرق گردند حق تبارک و تعالی
توبه ایشان را اصلا قبول نفرماید و جمعی که همراه ایشان باشند بعضی شهید شوند و بدرجه
شهدای بدر و احد رسند و جمعی فتح نمایند بتوفیق الهی مشمول عافیت و
مامون عاقبت گردند و هیچگاه گرفتار فتنه و ضلالت نشوند پس حضرت امام
بقتال نصاری لشکر را بیارایند و جمع کثیر مسلمانان قسمیه شوند که بی فتح
بازنگردند پس همه جماعت شهید شوند و حضرت امام با جمع قلیل بلشکرگاه
باز آیند و صبح ثانی باز جمع کثیر قسمیه شوند که بی فتح باز نگردند و همراه حضرت
امام برآیند و داد جوانمردی دهند و بدرجه شهادت رسند و
حضرت امام وقت شام باز با جمع قلیل بخیمه ها رجوع فرمایند و در روز سیوم
همچنان جمع کثیر بهمین قسم و شرط در رکاب آنجناب متوجه کارزار شوند
و بدرجات عالیه شهادت کامیاب شوند و حضرت امام با جمع قلیل باز بخیمه ها

سعادت فرمایند روز چهارم جماعت قلیل که بمحافظت خیمه‌ها و بنگاه میمانند
همراه آنجناب برآمده جنگ نمایند این روز حقتعالی فتح کامل عطا
فرماید و جمیع نصاری چندان مقتول شوند که بوی ریاست در دماغ
باقی ماندگان نماند بذلت وقلت بگریزند و پریشان شوند و جمع کثیر
ازایشان در تعاقب در وادی عدم و جهنم شتابند روند و بعد ازین فتح حضرت
امام علیه السلام الغنائم بسیار بر دلاوران این کارزار قسمت فرمایند اما مردم
را بسبب کثرت مقتولین هیچ فرحت با این مال نباشد چه بسا خاندان‌ها
و قبیله‌ها باشند که از صد کس جز یکی نمانده و بعد ازین حضرت امام به بندوبست
بلاد اسلام و سرانجام و انتظام و ادای حقوق انام بر دارند و هر طرف
عساکر و افواج ظفر امواج روانه سازند و تقسیم خزانه بحساب بهر دو دست
انعام فرمایند و چون بعد فراغ ازین مهمات متوجه فتح قسطنطنیه شوند چون
آنجناب بر کناره دریای روم رسند جماعه بنو اسحق را که هفتاد هزار تن
باشند بر کشتی‌ها سوار کرده برای استخلاص این شهر که اکنون استنبول نام
دارد تعیین فرمایند چون این جمع مقابل فصیل آن شهر شوند تکبیر آواز برآرند
دیوار مقابل این شهر بمدد نام الهی منهدم گردد و مسلمانان حمله آورده در شهر
درآیند و کفار را بکشند و ملک را بقاعده عدل خوب آبادان بنمایند و نسبت نمایند
از ابتدای بعثت حضرت امام تا این فتح شش هفت سال گذشته باشد

حدود دولت

حضرت امام در همین هند و نسبت باشند که خبری مشهور شود چه لشکر آید که
دجال برآمده و بر خان و مان شما فتنه و آشوب او در آمد حضرت امام کوچ
بطرف شام بقصد معاودت فرمایند و در کوچ اول نه سوار برای تحقیقات
این خبر پیش پیش لشکر بطریق طلیعه که آنرا در غلط العام تلاوه می گویند برآیند
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرموده اند که من نام ایشان و نام پدران ایشان و قبیلهای
ایشان میدانم ایشان از بهترین مردم روی زمین اند در آن وقت
پس ایشان تحقیق نمایند که این خبر دروغ است هنوز دجال نه برآمده است
پس حضرت امام شتابی را گذاشته باهستگی و خبرگیری ملک روان شوند
چندی نگذشته باشد که دجال برآید و دجال مردی ست از قوم یهود
لقب او در مردم مسیح باشد چشم راست کور مانند انگور بلند شده و موهایش
پیچاپیچ و مرکب او خر باشد بسیار کلان اول ظهور او در میان شام و عراق
باشد و الحاد دعوی نبوت داشته باشد بعد از آن باصفهان آید و هفتاد
هزار یهود اصفهان رفیق او شوند و دعوی خدای آغاز کند پس جانب
دست راست و چپ فسادها برپا کند و بر اکثر زمین بگردد و مردم را اقرار
الوهیت خود خواند و خرق عادات عظیم بحکم پروردگار جل شانه برای امتحان
بندگان بر دست او ظاهر شوند لیکن با این همه بر جبین او لفظ
ک ف ر آشکارا بود که هر مسلمان خواننده و ناخواننده دریابد و غیر

ایشان و زنگ
اسپان هم

اهل ایمان نشناسد و همراه او آتشی باشد کلان بنام دوزخ و باغی باشد وسیع بنام بهشت مخالفان خودرا در آتش اندازد و محبوبان خودرا در بهشت لیکن آتش او در حقیقت صفت باغ خوش هوا دارد و بهشت او صفت آتش سوزان دارد و همراه او توده نان و آب باشد هرکرا خواهد بدهد و هرکرا خواهد ندهد چوبی برفرقه بکند و اقرار الوهیت او بکنند ابر را گوید بیار پس ببارد زمین را گوید پس زراعت برارد و درختان را گوید پس بار آرند و مواشی را گوید بر گوشت و شیر گردند و اگر مخالفت او بکنند باران و زراعت بند کند و میوه و شیر باز دارد و چارپایان لاغر شوند و پیش از برآمدن او دو سال قحط گذشته باشد و او در سال سیوم خشک سالی باشد و خزاین زیر زمین را گوید برآی پس خود بخود از زیر زمین برآمده همراه او روانه شوند و بعض مردم را گوید که من پدران شمارا زنده کنم تا گواهی بر خدایت من بدهند پس شیاطین را گوید تا در زیر زمین باجسم دیگر متشکل شده برایند هم چنین مسلمانان را انواع ایذا رساند و بفضل الهی تسبیح و تهلیل در انوقت مسلمانان را کار آب و نان کند و از ایذاء گرسنگی و تشنگی تسکین بخشد و بهمین نوع بر جمیع ملکها گذاره نماید تا انکه در سرحد یمن برود و از هر جا مرتدان بسیار را همراه گیرد تا انکه نزدیک مکه معظمه نزول نماید و در مکه معظمه بحفظ ملائک در آمدن نتواند و از انجا قصد مدینه

زراعت همراه او

در آمده بصورت مردگان ص

٢٧

منوره نماید و دران ایام مدینه منوره را هفت دروازه باشد حق تعالی بر هر
دروازه دو فرشته بفرستد که شمشیر را علم کرده استاده باشند و فوج دجال را از دبدبه
و رعب او را در شهر راه ندهند و درین وقت مدینه منوره را سه مرتبه زلزله
رو دهد هر کسی که در دل عقیده بد و نفاق داشته باشد بخوف زلزله از شهر
بیرون آیند و در شهر دجال گرفتار شده با او ملحق گردند و نیز دران وقت در مدینه منوره
بزرگی باشند در کمال جوانی که برای مناظره دجال بیرون روند چون نزدیک لشکر او رسند
از مردم او پرسند که دجال کجاست مردم او این سخن را گستاخی دیده قصد قتل
ایشان نمایند جمع دیگر از لشکریان او مانع شوند ایا نمیدانید که پروردگار شما منع کرده است
از آنکه هیچ کس را بی حکم او بکشید پس این مرد را پیش دجال حاضر سازند که شخصی است
گستاخ در حضور یار میخواهد دجال ایشان را پیش خود طلب نماید چون روی او ببیند بگویند
که من ترا شناختم که تو همان دجال ملعون هستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما را
از احوال تو خبر داده اند و حقیقت ضلالت و بطلان تو بیان فرموده دجال در خشم آید
و بگوید که اره بیارند و بر فرق ایشان نهاده بکشند تا آنکه دو پاره شود و هر دو پاره را
جدا نموده بیست گز دور بنهند و خود در میان هر دو پاره بگذرد و بعد ازان التفات
برای خود نماید و بگوید که اگر من این مرده را زنده نمایم شما را بخدائی من یقین
کامل حاصل شود و شبهه برطرف گردد اینها جواب دهند که ما اکنون هم شبهه نداریم
اگر چنین شود یقین ما قوی تر گردد پس هر دو پاره را باهم جمع کند و بگوید که زنده شو پس

باراده الهی زنده شود و بگویند که اکنون ما را یقین کامل شد که تو همان دجال ملعون هستی
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حقیقت تو بیان فرموده اند دجال بار دیگر
غضب آید و بگوید که این را بر زمین بنهید و ذبح کنید مردم او هر چند کارد بر حلق ایشان
رانند نتوانند که هیچ مضرت رسانند پس دجال خجل گشته ایشان را در دوزخ خود که ذکر او سابق
گذشته بیندازد و حقتعالی آن آتش را در حق ایشان برد و سلام گرداند بعد ازین بر زنده
کردن هیچ مرده قدرت نیابد و ازینجا قصد ملک شام نماید چون قریب دمشق رسد حضرت امام
مهدی علیه السلام در دمشق رسیده باشند و سامان جنگ کرده باشند و تعبیه لشکر و تقسیم
میمنه و میسره و تقسیم اسباب حرب مشغول بوند درین اثنا موذن اذان نماز عصر بگوید و مردم
در تیاری نماز باشند و درانحال حضرت عیسی علیه السلام از جانب آسمان بر کتف دو فرشته
تکیه فرموده بر مناره شرقی جامع مسجد نزول فرمایند و از انجا آواز دهند که سلم بیارید
پس مردم حاضر آیند و حضرت عیسی علیه السلام از راه نردبان فرود آیند و با حضرت امام ملاقات
کنند و حضرت امام بتواضع پیش آیند و بگویند یا نبی خدا پیش روید و امامت کنید حضرت
عیسی علیه السلام بگویند که امامت شما بکنید زیرا که بعضی شما بر بعضی امام هستند و این
تکریم حضرت حقتعالی است این امت را پس حضرت امام نماز گذارند و حضرت عیسی
اقتدا نمایند و بعد از فراغ حضرت امام بگویند که یا نبی خدا اکنون اختیار لشکر بدست شماست
بهر نوعی که خواهید ترتیب کنید حضرت عیسی فرمایند نه بلکه جنگ بدست شماست و من محض برای
قتل دجال آمده ام که کشتنش بدست من مقدر است پس چون شب بگذرد و صبح شود حضرت

امام

امام با لشکر برای جنگ برآیند حضرت عیسی فرمایند اسب برای من بیارید و نیزه بدست
من دهید تا بر این کافر حمله نمایم پس حضرت عیسی بقصد حمله از لشکر برآیند و مسلمانان بر
لشکر دجال یورش نمایند مقتله عظیم درمیان آید دران وقت خاصیت نفس عیسوی
چنان باشد که نفس ایشان برابر نظر ایشان رسد و هر کافری که نفس ایشان باو رسد مضمحل شود
و فنا گردد پس دجال از مقابله ایشان بگریزد و ایشان تعاقب او نمایند تا
بمکانی رسند که باب لد نام دارد و او را دریابند و بزخم سنان از کار او بپردازند و از
خون او بمردم نمایند اگر عجلت در کشتن او نمیکردند او از نفس ایشان خود
گداخته میشد چنانکه نمک در آب و لشکر اسلام در قتل لشکر دجال مشغول شوند
یهودیان لشکرش هیچ پناه نیابند بحدیکه اگر در پشت سنگی یا درختی یهودی
پنهان شود این سنگ و درخت آواز دهد که ای بنده خدا بنگر این یهودی
را بگیر و بکشش مگر درخت غرقد که او حمایت یهود خواهد کرد و اظهار ایشان
نخواهد نمود و مقام دجال بر روی زمین در تردد و فساد تا چهل روز خواهد بود یکروز
برابر یک سال و یکروز برابر یک ماه و یکروز برابر یک هفته و باقی روزها
برابر روزهای معتاد دیگر و در بعضی روایات بنظر آمده که این درازی روزها
نیز بنا بر استدراج دجال خواهد بود که آن ملعون حبس شمس خواهد خواست
و حقتعالی بقدرت کامله خود محبوس خواهد داشت اصحاب از جناب نبوت
صلی الله علیه وسلم پرسیدند که در روزیکه برابر یکسال باشد نماز یکروزه ادا نمایم

یا نماز یکسال فرمودند باندازه و تخمین نماز یکسال ادا نمایند شیخ محی الدین عربی
که از محققان اهل کشف اند نوشته اند که تصویر این روز چنان دریافت می آید که
در آسمان ابر غلیظ از هر جانب محیط باشد و روشنی ضعیف که در چنین روز می باشد
به تاریکی محض مبدل نشود و قرص آفتاب نمایان نگردد پس مردم بحکم شرع قدیم
به تخمین و اندازه وقت مکلف شوند والله اعلم بعد انفصال مقدمه دجال
حضرت امام و حضرت عیسی علیهما السلام در آن بلاد سیر فرمایند و کشتگان
دجال را به بیان درجات ایشان عند الله تسلی دهند و نقصانهای دنیوی ایشان را
بعنایات و الطاف تدارک کنند و حضرت عیسی علیه السلام حکم بقتل خنزیر و شکستن
چلیپا و قبول نکردن جزیه از کفار و تکلیف همه بقبول اسلام بایشان سازند بعون
عنایت الهی در جمیع بلاد اسلام هیچ کافر نماند و تمام زمین بانوار عدالت
حضرت امام مهدی علیه السلام منور گردد و بیخ ظلم و فساد برکنده شود و همه
مردمان سرگرم طاعت و عبادت باشند و مدت خلافت ایشان
هفت سال یا هشت سال یا نه سال باشد و ظاهر است که هفت سال با فراغت
هست و هشتم در تدبیر جنگ و جدال با دجال و سال نهم با مصاحبت
حضرت مسیح علیه السلام باین حساب عمر مبارک ایشان چهل و نه سال
می شود درین اثنا حضرت امام مهدی علیه السلام برحمت حق پیوسته شوند
و حضرت عیسی علیه السلام بر ایشان نماز گذارند و دفن سازند بعد ازین

جمیع مهمات رتق و فتق امور بدست حضرت عیسی علیه السلام باشد و عالم در
حالت نیکتر باشد درین اثنا از جناب الهی بایشان وحی رسد که من بندگان از
بندهای خود می آرم که هیچکس را با ایشان دست مقاومت نیست پس بندگان مخلص مرا در
کوه طور پناه بده حضرت عیسی علیه السلام در قلعه که حالا بکوه طور قائم است نزول فرمایند
و بجمیع اسباب حرب و آذوقه پرداخت نمایند که درین اثنا قوم یاجوج و ماجوج سد یعنی دیوار
سکندری را شکسته برون آیند و مثل مور و ملخ هر طرف هجوم آرند بجز قلعه حصین
از دست ایشان رها نباشد و در قتل و غارت هیچ باک نکنند اینها بنی آدم اند
از اولاد یافث پسر نوح پیغمبر علیه السلام ملک ایشان در اقصای بلاد شمال برون
از هفت اقلیم جانب شمالی ایشان دریای شور است که آب او بشدت برودت بر دهید ان غلظت
دارد که گذاره کشتی در ان ممکن نیست در شرق و غرب ایشان دو کوه عظیم بسیار
بلند مثل دیوار که راه بر آمدن و فرود آمدن ندارد از لب دریا رسته اند و بطرف
جنوب ایشان آهسته آهسته نزدیک میشوند چنانکه درمیان ایشان این فاصله قلیل مانده بود
و سکندر ذو القرنین آنرا بدیوار آهنی که بلندیش تا قلهای هر دو کوه و غلظتش شصت ذراع است
بند کرده این جنبشیان همیشه بکافتن و شکستن آن مشغول میشوند اما حق تعالی بید و حفظ خود
شبانه بدستور اول درست می کرداند و در وقت جناب نبوت صلی الله علیه و سلم بقدر
میانه حلقه دو انگشت یعنی انگشت نر و انگشت شهادت رخنه افتاده بود لیکن تا هنوز
باین قدر رسیده که آدم تواند بر آمد آخر روز این دیوار شکسته گردد و اینها بر آیند کثرت ایشان

بجد بست که جمع اول ایشان بر بحیره طبریه برسند آبش را همه نوش کنند و خشک
سازند و بحیره طبریه چشمه ایست در طبرستان مربع که هر طرف او بقدر هفت کروه
یا ده کروه است باز عمیق است چون جمع آخرین ایشان رسند بگویند که شاید
که در وقتی اینجا آب بوده باشد و بهمین کثرت بانواع ظلم و قتل و نهب و ابتر و بی
ناموسی و تعذیبات شدید و آدم خواری و غیر آن مشغول باشند بهمین صفت
در ملک شام در آیند چون آنجا رسند بگویند که در زمین کسی را نگذاشتیم بیائید
تا خلقت آسمان را نیز بکشیم باین اراده تیرها بجانب آسمان پرانند و حق تعالی
آن تیرها را برنگ خون آلوده باز پس اندازد چون معاینه کنند خوش شوند
که حالا غیر ما هیچکس باقی نیست و درین فتنه غله بر حضرت عیسی علیه السلام
تنگی کند بحدیکه سر گاو بصد دینار ارزد پس حضرت عیسی علیه السلام
بدعا بر خیزند و اصحاب ایشان در پس ایشان آمین گویند پس حقتعالی بیماری
که از آن در عربی نغف گویند و آن دانه ایست که در بینی یا در گردن میش و
بز بر آید و در اندک مدتی بدستور طاعون هلاک سازد پس این گروه باین مرض
در یکشب همه بمیرند و حضرت عیسی علیه السلام چون از همین آگاه شوند دروازه
قلعه کشاده مردم را برای تجسس حال ایشان بفرستند اما بسبب تعفن جیفه
های ایشان مردم را زندگی مکدر شود برای دفع این ایذا باز حضرت عیسی
علیه السلام بدعا مشغول شوند و اصحاب ایشان آمین گویند پس حقتعالی جانوران

پرنده دراز گردن و دراز جثه بفرستد که آنرا در عربی عنقا گویند پس آن
جانوران بعض ایشان را بخورند و بعض دیگر را در جزایر دریای شور افکنند و برای دفع
جون و زرداب ایشان باران عظیم سراسر برکت نازل شود تا چهل روز که هیچ مکان خیمه
و خانه و هیچ خرگاه و حسن پوشش از چکیدن نماند و این باران سبب وفور برکات و
کثرت و کلانی روئیدنیها گردد بحدیکه از یک انار و از شیر یک بز اهل یک خانه سیر شوند
و آسایشی رو دهد که زندگانی از روی مردمان کنند و بر روی زمین غیر اهل ایمان نباشند و کینه و عداوت
از دلها برخیزد و همه مصروف جان و طاعت شوند و درندگان و ماران مردم را ایذا نرسانند
و تیر و کمان و غلافهای شمشیرهای یاجوج و ماجوج تا چند سال برای سوختن مردم را بکار آیند و
تا هفت سال تا شد بر وجه کمال و بعد از آن با وجود غلبه خیرات و طاعت لوازم بشریت
و نفسانیت اندک اندک ظهور کردن گیرد و اینهمه در عهد مبارک حضرت عیسی علیه السلام
بوقوع آید و مقام حضرت عیسی در دنیا چهل سال باشد و ایشان نکاح کنند و فرزندان
ایشان متولد شود بعد از مدت حضرت عیسی سفر آخرت گزینند و در روضه مطهره منوره حضرت
پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم مدفون شوند و بعد از آن خلیفه ایشان شود مردی از ملک
یمن قحطانی که نام او جهجاه باشد بر طریقه صالحه عادله سلطنت نماید و بعد از وی چند
بادشاه دیگر پیدا شوند و در مردم رسوم کفر و جهل شایع شود و علم
کم شود و درین اثنا مکانی در ملک مشرق و مکانی در ملک مغرب خسف
شود و مردم آنجا در زمین فرو روند و آن فرقه از منکران تقدیر باشند و تیر درین

ایام دخانی عظیم در آسمان نمودار شود و بر زمین فرود آید و مردم را تنگ
سازد و مومنان را از کام و بستگی دماغ و آواز و کدورت حواس لاحق
شود و منافقین و کافرین را بی هوشتی پدید آید و بعضی در یکروز و بعضی
در دو روز و بعضی در سه روز بافاقت آیند تا چهل روز دخان پایدار ماند بعد از آن
آسمان صاف شود و نیز در همین اثنا در ماه ذی الحجه بعد یوم النحر شب دراز گردد
بحدیکه مسافران تنگدل شوند و بچگان از خواب برخیزند و مواشی برای چراگاه شور
کنند و هرگز صبح نشود تا آنکه مردمان از هیبت و قلق بیقرار شوند و ناله و زاری آغاز
کنند و توبه نمایند چون درازی شب بقدر سه چهار شب برسد و مردم بد اضطراب
باشند ناگاه قرص آفتاب با نور قلیل بشکل کسوف قمر از جانب مغرب طلوع
کند آنوقت هیچکس نباشد مگر بوحدانیت حقتعالی اقرار کند لیکن بوقت طلوع
آفتاب از مغرب دروازه توبه که هفتاد سال راه عرض دارد و همیشه کشاده
می ماند و در طرف مغرب است بند شود پس نه توبه کسی پذیرا شود و نه ایمان
کسی قبول چون آفتاب از همان طرف مغرب چندان مرتفع شود که بوقت
چاشت میرسد باز بحکم الهی میل بافق کند و بدستور غروب شود و بعد آنروز از طرف
مشرق با نور و رونق معتاد بر آمده باشد روز دوم آن که مرجع اهم در آن میان
باشند کوه صفا که بجانب راست شرقی کعبه است بزلزله شق شود و از آنجا نور نادر
سنگ بیرون آید و این یکبار در ملک یمن و یکبار در ملک نجد چه ظهور او و در افواه

عوام افتاده باشد لیکن بزودی غایب شده باشد و این مرتبه سیوم بتمامی صورت
خود آشکارا شود و در شکل او شباهت هفت جانورست رویش همچو چهره
آدمی و پایش چون پای شتر و گردنش با یال چون یال اسپ و دمش چون
دم گاو و کفلش چون کفل آهو و شاخهایش چون شاخهای گوزن و دستهایش
چون دستهای بوزنه و بفصاحت گویا باشد در یکدست او عصای حضرت موسی
و در دست دوم خاتم حضرت سلیمان و در جمیع بلاد سیر کند بسرعت تمام هیچ جوینده
نتواند نشن یافت و هیچ گریزنده از دست او رهائی نیابد و هیچ خزنده از دست او
پناه نبرد بر هر کسی نشانی زند اگر صاحب ایمانست بعصای حضرت موسی بر پیشانی
او خطی نورانی بکشد که تمام چهره از و منور و پر رونق گردد و اگر ایمان ندارد
بخاتم حضرت سلیمان بر بینی یا گردن او مهر سیاه زند که از بیم او تمام چهره مکدر
و مجلل و بی رونق گردد تا بر یک دسترخوان جمعی بنشینند و ایمان و کفر هر یکی بر دیگری
هویداست این جانور را دابة الارض می گویند چون ازین کار فارغ شود غایب
گردد از طلوع شمس از مغرب و ظهور دابة الارض تا نفخ صور یکصد و بیست
سال است بعد غیبت دابة الارض بادی خوش آینده از طرف جنوب
وزد که بسبب آن زیر بغل هر صاحب ایمان دردی پیدا شود که افضل پیش
از فاضل و فاضل پیش از ناقص و ناقص پیش از فاسق مردن گیرند و در قرب قیامت
نطق حیوانات و جمادات مانند چابک زبان و بابوش بسیار شود و

اینها باحوال خانه و دیگر امور خبر دهند چون همه اهل ایمان از جهان بروند
غلبه حبش شود و سلطنت ایشان در جمیع بلاد منتشر شود و این حبشیان
کعبه معظمه را هدم سازند و حج موقوف شود و قرآن مجید از دلها و زبانها
و کاغذها برداشته شود و علامات خداپرستی و حق شناسی و خوف آخرت
از مردم محو شوند و حیا از میان برخیزد و مردم برراهها مانند خران و سگان
جماع کنند رفته رفته جهل و ظلم حکام و تعدی رعایا با همدیگر از حد افزون
شود پس دهات ویران شوند و قصبه های کلان همچو دیهات و شهرهای کلان
چون قصبات باشند و آفت قحط و وبا و غارت گری پی در پی افتند
و مردم جماع بسیار کنند و اولاد کم شود و رجوع بحق از دلها کم شود و جهل
بحدی رسد که هیچکس الله الله نگوید پس درین اثنا در ملک شام امن و ارزانی
بیشتر شود و مردم برای روزگار چه تجار و چه اهل حرفه و چه سپاهیان
صاحب نقد و سواری ها کرده و اسبابها برداشته خانه کوچ بملک شام روند
و بعد چندی بسبب سختیها در ملک دیگر مردم فراری شده نه کس نوبت بر شتر
و پنج کس بر شتر و هم چنین بطرف شام بگریزند بعد از آن بجنبد آتشی عظیم
از طرف جنوب نمودار شود و بر مردم حمله کند و مردم بی تحاشی بگریزند و آتش
در پی ایشان تعاقب کند چون مانده شده وقت نیم روز جابجا افتند
آتش نیز ساکن شود و چون آفتاب گرمی کند آتش در پی دود و چون شام

کنند آتش بجای خود قرار گیرد و مردم منزل نمایند چون باز صبح شود آتش در پی
آید و مردم گریزان شوند بهمین طور تا ملک شام رساند بعد ازان آن
آتش باز گردد و غایب شود بعد ازان مردم یادگاری ملک خود خیال
متفرق شوند اما آبادی تمام در ملک شام باشد و این آخر علامات قرب قیامت هیبت
و اول علامات قیام قیامت بعد ازین سه چهار سال مردم بغفلت تمام مشغول باشند
و بنعمتهای دنیا و باران و رزق و اموال و شهوت فراوان باشند که ناگاه روز جمعه
که دهم روز عاشورا باشد بعد از دو ساعت صبح مردم برخیزند و هر یکی بکار خود مشغول
باشند کسی بخرید و فروخت و کسی بجمع مواشی و کسی بصاف کردن آب نوشیدنی و کسی هوا
و کسی بمهیا کردن اسباب پختن و هم چنین بهر کاری مشغول باشند ناگهان آوازی
باریک و دراز در گوش مردم افتد که این نفخ صور باشد و مردم هر طرف در شنیدن
آن یکسان باشند و همه متحیر باشند که این چه آواز است و از کجاست پس آن آواز
سخت شدن گیرد تا آنکه مثل آواز رعد و صاعقه شود پس در مردم هول عظیم
و قلق بسیار پیدا شود و چون شدت نماید مردم از هول و ترس مردن گیرند
و در زمین زلزله افتد و مردم از خانها بصحرا برآیند و جانوران وحشی
هیبت خورده بسوی مردم گرایند و زمین جابجا شق شود و آب دریاها
در تموج آید و بسبب شکستن کناره ها هر طرف متفرق شود و آتش گردد و کوهها
بسبب شدت تپش متفتت شوند و بشدت وزیدن بادها از جای خود منتقل

رنگیه بپرند و در جو آسمان و زمین این یکها و غبارها و ابرها و بادها از هر طرف میدوند
و جهان تیره گردد و آن آواز ساعت بساعت در شدت باشد تا آنکه با واز سخت هولناک
آسمانها بشگافند و ستارها فرو ریزند و پاره پاره شوند و در مبادی این حال
مردم در سوت باشند و یکی پی دیگری بمیرد که آخر زمان ملک الموت برای قبض روح
ابلیس متوجه شوند و این ملعون از جائی بجائی گریزان شود و ملائکه بگرزهای آتشین
او را درگرفته بغلطانند و نزع روح او نمایند و هر قدر الم و ایذا که بر مجموع افراد
بنی آدم گذشته است بر و تنها بگذرد و بعد از انتهای نفخ صور که بقوت یکدم
تا شش ماه باشد که نه آسمان ماند و نه زمین نه کوه و نه ستاره نه دریا نه چیزی همه
نیست و نابود شوند و ملائکه هم بمیرند مگر میگویند که هشت چیز از فنا کلی مستثنی هستند
عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و صور و ارواح و ارواح را نیز بی
خودی و بیهوشی آید که از عذاب قبر وا رهند و بقول بعضی این هشت چیز را
نیز یک لحظه فنا و عدم هست بالجمله بعد تمامی فنا که غیر ذات حق تعالی نباشد
رب العزت جل شانه فرماید کجا اند پادشاهان و کجا اند دعوی کنندگان
سلطنت و کرامت امروز پادشاهی از خود جواب فرماید که خدای یکتای قهار راست
پس مدتی ظهور احدیت صرف باشد بعد مدتی که غیر او نماند نمی داند باز از سر نو
بنیاد آفرینش نهد و آسمان را و زمین را و ملائک را پیدا سازد و زمین بنحوی
باشد که در وی آثار عمارت و حدود و مالکان و نباتات و کوهها و دریاها هیچ

نباشد و از هر جا که زنده کردن کسی منظور است عجب ذنب او را هم
در آنجا نهند و دیگر اجزا را که در ترکیب او داخل کردنی است متصل بما عجب
ذنب نهند و عجب ذنب اجزا استخوان است که از طرف پشت نشستن گاه پدید و آن
استخوان هم تمام نیست بلکه جزئیست از آن که شروع پیدایش استخوانها از وست
و این جزو را ملائکه بحکم الهی از تفرقه و جمیع آفات نگاه میدارند و پوسیدگی و سوختگی را
بآن راه نمی دهند و بعد جمع و ترتیب اجزا حق تعالی از زیر عرش بقدرت کامله خود
باران بفرستد که در قوت منی مردان باشد پس اجزا هر یکی را آنچه مناسب
است از صورتها گوشت و پوست و رگ و پی و استخوان و مغز به بخشد و بعد
تسویه قالبها مجموع ارواح را در صور داخل فرماید و به حضرت اسرافیل فرماید
که بقوت تمام دمی بر آنها بزنند و خود ندا دهد که قسم بعزت و جلال من که هیچ
روح از قالب خطا نکند و چون رفتن جانوران بآشیانه خود در آیند
و در صور بعد دمیدن همه ارواح سوراخها هست پس ارواح بسان مور و ملخ از سوراخهای
صور بر آیند و در ابدان خود در آیند بعد از آن بقوت نفخ اسرافیل برای ابد
متعلق باجسام شوند و زنده گردند و باز بقوت آن نفخ صور زمین ها
بشگافند و مرده ها از گور بر آیند و بسبب آواز افتادن دختران مدهوند میگویند که
نفخ صور در جای واقع شود که صخره معلقه بیت المقدس آنجاست و در میان
نفخ اول و نفخ ثانی چهل سال فاصله است رخاستن مردم از قبور موافق شکل

ولادت ایشان که از شکم مادر شده برهنه تن و برهنه پای و بی ختنه و بی ریش
و بروت با موی سر مگر آنکه بی دندان نباشند و موافق بعضی روایات مردم معه
کفن ها برخیزند اما در عرصه قریب آن کفن ها فرو ریزند و برهنه شوند
اما روایت اولی قوی تر و مشهورتر است و بچگان و جوانان و پیران بقامت
عمر خود برخیزند و کوران و کران و گنگان و لنگان و جابندگان و دست و پا بریدگان
سلیم الاعضا باشند و اول کسیکه زنده شود خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم باشند
بعد از ایشان حضرت مسیح علیه السلام و بعد ازان انبیا جابجا و بعد ازان
صدیقین و شهدا و صالحین و بعد ازان عوام المومنین و بعد ازان فساق
و کفار در اندک مهلتی همه برخیزند و حضرت ابوبکر و عمر در میان خاتم النبیین
و حضرت مسیح باشند پس امت آنحضرت صلی الله علیه و سلم با آنجناب
و امت هر پیغمبر با پیغمبر خود فراهم آیند و از شدت هول بر دلهای همه را
نظر بر آسمان باشد و هیچ یکی التفات بشرمگاه دیگری نکند و اگر کند مانند
بچگان از داعیه شهوت خالی باشند چون مردم همه جابجا قرار گیرند آفتاب
نزدیک کرده شود گویی یک میل باشد و از طرف آسمان بروق خاطفه
و اصوات هایله متواتر شنوند و بسبب گرمی آفتاب عرق از بدن هر یکی
جاری شود انبیا و افاضل مومنین را کف پا تر شود و عامه را تا پاشنه
و شتالنگ و نیم ساق و زانو و کمر و سینه و گلوی موافق اعمال ایشان و کفار را

مثل لگام تا دهن در گوش در گیرد و ایذای بسیار دهد و مردم از گرسنگی و تشنگی
عاجز شوند دفع گرسنگی بخوردن خاک کنند که خاک آن زمان چون میسر
شیرین باشد و برای دفع تشنگی بر حوض کوثر روند و انبیای دیگر را حوضها
باشند لکین نه بوسعت و لطافت حوض کوثر و سوای گرمی افتاب
هولهای دیگر مثل آوازهای تند و صورتهای هولناک نیز لاحق باشند در
یکهزار سال مردم درین هول و رنج گذرانند و محنت کروه را که ذکر آن ها
در عقب خواهد آمد بسایه بخشیدن مکرم سازند و جمیع روایات این جماعه
که در سایه شوند قریب بچهل فرقه شوند بالجمله آخر لاچار شده بحضرت آدم
علیه السلام وسیله جویند و پیش ایشان روند و بگویند یا ابو البشر شما اید
که حقتعالی شما را بدست خود آفریده و از فرشتگان خود سجده کنانیده
و در بهشت خود ساکن گردانیده و اسماء همه چیزها آموخت امروز برای ما
شفاعت کنید تا ما را ازین رنج و هول حق تعالی نجات بخشد ایشان
فرمایند که حق تعالی امروز بر خشم ست که گاهی چنین نبود و گاهی چنین نباشد
و من تقصیری کرده ام که گندم بعد منع انجناب خورده ام از مواخذه آن
ترسانم روی شفاعت ندارم لکین پیش حضرت نوح علیه السلام بروید که
اول پیغمبر بود که فرستاده شد مردم پیش نوح علیه السلام بیایند و بگویند
که یا حضرت نوح شما اول پیغمبر اید که بسوی مردم فرستاده شده اید و حق تعالی

میرسند

شما را بنده شکرگذار خطاب داده بر ما رحم بکنید و بسوی حق تعالی
برای ما شفاعت نمائید ایشان گویند که حق تعالی امروز نهایت بر سر
خشم است که گاهی چنین نبود و گاهی چنین نباشد و از من تقصیر صادر شده که در حق
پسر خود ادب نداشته سوال کردم و از مواخذه آن ترسانم و روی شفاعت
ندارم لیکن پیش حضرت ابراهیم علیه السلام بروید که حق تعالی او را خلیل خود
خوانده است پس مردم پیش حضرت ابراهیم علیه السلام بیایند و بگویند که
یا حضرت ابراهیم شما اید که حق تعالی شما را خلیل خود خوانده است و نار را بشما
برد و سلام کرده و شما را امام الانبیا ساخته برای ما شفاعت کنید پیش
رب العزت تا ما را ازین هول و بلا برهاند ایشان فرمایند که حق تعالی
امروز بر سر خشم اند که گاهی چنین نبوده و گاهی نخواهد بود و از من در سه
کلام ابهام دروغ شده از مواخذه آن ترسانم باین سبب یارای شفاعت
ندارم بروید بسوی موسی که حقتعالی او را کلیم خود ساخته و با او سرگوشی نموده
باید دانست که این سه دروغ اشارت بسه قصه است اول انکه یکبار قوم
ایشان در روز عید اطعمه های گوناگون پخته بر روی بتها گذاشته و درهای
خانه را مقفل کرده بزینت و تکلف تمام بصحرا امدند و حضرت ابراهیم را
گفتند شما نیز همراه ما بر ائید حضرت ابراهیم بستاره ها نظر کردند و گفتند
که مرا بیماری هست و این یک ابهام کذب بود دوم انکه حضرت ایشان بعد خالی

شدن

شدن شهر درهای مقفل بتخانه را کشاده و تبر بدست گرفته با بت‌ها گفتند که
این نعمتهای لذیذ چرا نمی‌خورید چون اینها جواب نداوند گفتند چرا این سخن
می‌گوئید چون اینها هیچ جواب ندادند ایشان سایر بت‌ها شکسته مگر یک بت کلان را
گوش و بینی او بریده تبر را بر گردن او گذاشته در را بند کرده و مقفل ساخته
بخانه خود آمده نشستند چون کافران باز آمدند و در بتخانه را کشادند این حالت دیدند
دل‌ها سوخته و جان‌ها با آتش غصه افروخته در تحقیق افتادند که این کرده کیست
بعضی مردم که مذمت بتان سابق از زبان حضرت ابراهیم شنیده
بودند گفتند یک جوان ابراهیم نامی را شنیده بودیم که ایشان را
به بدی یاد می‌کرد این کار بجز وی کسی نتواند کرد پس حضرت ابراهیم را
حاضر ساختند و پرسیدند مگر شما این کار کرده اید ایشان گفتند بپرسید
که این بت کلان زشت همون بنا بر خشم و غضب این دیگران را شکسته است
ازین مجروحان سوال کنید تا خود بیان نمایند این ایهام کذب بار دیگر بود و سوم
آنکه چون حضرت ابراهیم علیه السلام شهر خود گذاشته به پیش عم خود در حران رفتند
و در آنجا با دختر عم خود حضرت ساره نکاح کردند و از بیجا نیز بسبب مخالفت
دین از عم خود جدا شده هجرت نمودند در اثنای راه بمصر رسیدند در شهر
مصر یان پادشاهی جبار بود که هر زن صاحب جمال که میدید بزور میگرفت اگر همراه
شوهرش می‌بود مدعی شناخته می‌کشت و اگر وارث دیگری می‌بود او را اخبری

داده راضی میکرد که گویا به نکاح من دادی چون حضرت ابراهیم در آنجا رسیدند
و این ماجرا شنیدند متحیر شدند ناگهان مردم آن ظالم آمده پرسیدند که این زن
با تو چه علاقه دارد ایشان فرمودند که خواهر منست زیرا که بنت العم بودند
و از روی دین بحکم انما المؤمنون اخوة باهم اخوت دینی داشتند و بهمین سخن حضرت
ساره را تعلیم فرمودند که اگر کسی از شما پرسد که این مرد کیست بگوئید که برادر من
است این ایهام کذب سیوم بود مختصر قصه این است که مردم ظالم چون حضرت
ساره را بردند حضرت ابراهیم علیه السلام بدعا و التجا در نماز استادند حق
تعالی همه دیوارهای حایل را از نظر حضرت ابراهیم علیه السلام محو ساخت چنانکه
حضرت ساره هیچ لحظه از ایشان غائب نشدند پس مردم او حضرت ساره را
در مکان او نشاندند و آن ظالم آمده سه باره بنیت فساد به ایشان نمود هر بار
از بند شدن نفس و دست و پا و زدن قریب مرگ می رسید و از ایشان توبه میکرد
و دعای رهائی خود میخواست و بدعای ایشان خلاص می شد آخر کار مردم خود را طلبیده
گفت که زن ساحره است زود این را ببرید و حضرت هاجره را با ایشان
بخشید و بسلامت پیش حضرت ابراهیم رسانیدند و ایشان آن ملک را گذاشته
بملک شام رفتند و سکونت کردند تمام شد قصه سه کذب آمدیم بر احوال شفاعت
که چون مردم بحضرت موسی آیند گویند یا موسی شما اید که حق تعالی با شما بی واسطه
کلام کرد شفاعت کنید شما کتاب توریت خود نوشته برای ما آورده بروی حق عز و علی

شفاعت کنید ایشان گویند که حق تعالی امروز چندان خشمناک است که
گاهی چنان نبوده و گاهی نخواهد بود و از دست من قتل قبطی بی اذن
بوقوع آمده از مواخذه آن میترسم طاقت شفاعت ندارم پیش عیسی بن مریم
بروید پس مردم پیش عیسی آیند و گویند که یا عیسی حق تعالی شما را روح خاص خود و
کلمه خود خوانده است و روح الامین را مونس شما ساخته و آیات بینات
شما را عطا کرده امروز برای ما شفاعت کنید که ازین هول و بلاهای ما را
نجات بخشد ایشان گویند که حق تعالی امروز چنان برخشم است که گاهی
نبوده است و گاهی نخواهد بود و امت من گاهی عین خدا و گاهی پسر خدا
مرا خوانده اند و این قول بمن نسبت کرده اند من از مواخذه تحقیقات
آن میترسم پیش محمد صلی الله علیه وسلم بروید پس مردم پیش حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بیایند و گویند که یا محمد شما محبوب خدا اید حق تعالی
شما را در دنیا بمغفرت اول و آخر بشارت داده اگر حق تعالی بر خلایق
دیگر هزاران گونه بر خشم و عتاب باشد با شما هیچ پرسش و مواخذه نیست و شما
خاتم النبیین هستید اگر شما جواب دهید پیش که برویم شما البته برای ما در جناب
الهی شفاعت کنید که ما را ازین هول و بلا نجات بخشد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمایند آری منم امروز برای این کار و حق من است شفاعت کبری
پس بجناب الهی درآمدن خود متوجه شوند حق تعالی در روز آشکار گرداند

همه مردم بحضرت جبرئیل علیه السلام را با براق بفرستند و آن جناب
نه حصور همه سوار شده بطرف آسمان بروند و مردم را در آسمان مکان بغایت
وسیع و لوز الی نهایه شود آنجناب در آن مقام در آیند و نام آن مقام مقام محمود است
پس جمیع همه مردم در آمدن ایشان را به چشم زبان ثنا و توصیف آنجناب بگشایند
و آنجناب را در آن مقام تجلی ذات عرش مجید نمودار شود و بمجرد دیدن نشستن در سجده افتند
تا هفت شبانه روز در سجده باشند پس حقتعالی بفرماید یا محمد سر خود را بردار
هر چه بگویی بشنوم و هر چه خواهی بدهم و اگر شفاعت کنی قبول نمایم پس آنحضرت
صلی الله علیه و سلم سر مبارک بردارند و جناب الهی را چندان ثنا و صفت گویند که هیچ یک از
اولین و آخرین نگفته است بلکه فرمودند که فراهم آن وقت حاضر نمیشود در آن مقام
بعد ثنا و صفت بگویند الهی در دنیا این جبرئیل مرا از جناب تو عهد رسانیده که امروز
مرا هر چه راضی شوم خورسند و شاد نمایی من امروز وفای آن عهد میخواهم حق تعالی
بفرماید راست گفته است جبرئیل و او هرگز دروغ نگفته است امروز البته شما را
راضی میکنیم و شفاعت شما را قبول می کنم پس بروید و من هم بر زمین تجلی میکنم
و حساب بندگان گرفته هر یکی را جزای عمل او میدهیم پس آنحضرت صلی الله علیه
و سلم بر زمین بیایند و همگنان سوال کنند که پروردگار ما در حق ما با شما چه گفت
ایشان فرمایند که حق تعالی بر زمین تجلی میفرماید و حساب هر یکی را گرفته بجزای
عمل او میرساند درین اثنا نوری عظیم از جانب آسمان بر زمین پیدا شود و از هول آن

هرگز نمیگوید

فرود آید چون نزدیک رسد تسبیح فرشتگان شنیده و فهمیده پرسند آیا پروردگار ما درمیان این نور است

ایشان میگویند پاکی و تنزیه خدا تعالی راست ما فرشتگان آسمان دنیا هستیم ایشان

فرود آمده به دورترین کناره های زمین استاده شوند بعد ازان نوری بزرگتر از

سابق و از او ازهی پرهول تر از آسمان نازل شود چون نزدیک رسند از ایشان مردم استفسار

نمایند آیا تجلی پروردگار ما درمیان این نور است گویند پاکی و تنزیه خدا تعالی راست

ما فرشتگان آسمان دوم هستیم پس نزدیکتر از فرشتگان سابق جای گیرند و همچنین

فرشتگان هر آسمان فرود آیند و یکی از دیگری بیشتر با عظمت تر باشند و نزدیکتر

از سابق جای گیرند بعد ازان ملایکه گرد عرش فرود آمده نزدیکتر از همه استاده

شوند پس حضرت اسرافیل را حکم شود که صور نفخ کنند پس از آواز صور جمله

ایشان بیهوش شوند مگر حضرت موسی علیه السلام که ایشان را سبب بیهوشی

از تجلی استعداد دیدن تجلی بهم رسیده است پس حقتعالی بر عرشی از عرشهای

خود تجلی فرماید و هر چهار کنج آن عرش را هشت فرشته برداشته بر زمین آرند

و بپایه نشین او را بجای صخره بیت المقدس نهند و در زیر این تخت

هفت گروه را جای دهند چنانچه در حدیث شریف وارد شده است

پادشاه عادل و آنکه در جوانی بعبادت برخاسته و آنکه دل او همیشه بمسجد متعلق

دارد محض برای ذکر و نماز و آنکه در تنهایی بشوق و خوف خدا گریه میکند و آن

دو کس که برای خدا محبت میدارند حاضر و غایب ایشان و آنکه صدقه میدهد با خفا

که هیچکس غیر او و حقتعالی بنداند و آنکه زنی صاحب جمال و مال او را بخود خواهد داد

از ترس حقتعالی باز ماند و در روایات دیگر بعضی مردم سوای اینها نیز آمده اند

و ظاهر اینست که سایهٔ ایشان در تیزی آفتاب خواهد بود چنانکه گذشت و هر

چهار پایهٔ عرش را دو دو فرشته بردارند و کیفیت نزول هیچکس را معلوم نباشد

چون اسباب سلطنت الهی جابجا قرار گیرد سراپرده های عزت گرد عرش کشیده شوند

حضرت اسرافیل را حکم شود که بار دیگر در صور دم زنند تا مردم بافاقت آیند

و درین افاقت بتاثیر آواز صور پرده حایل در میان عالم غیب و عالم شهادت

شق شود تا مردم را اشخاص ملائکه و جن و صور اعمال و احوال و اقوال و بهشت

و دوزخ و عرش و تجلی معاینه گردد و اول کسیکه افاقت یابد جناب حضرت

خاتم الرسل باشند و بعد از آن بهر ترتیب که خدا خواسته است اگر این زبان رو

شمس و قمر بیکار گردد و زمین و آسمان و ظاهر و باطن بنور حقتعالی روشن گردد

این هنگام اول حرف که حقتعالی با بندگان فرمایند اینست که حکم شود ملائکه

را تا بندگان را خاموش کنند چون همه خاموش شوند ارشاد شود که ای

بندگان از عهد آدم تا آخر دم دنیا شما شب و روز حرفهای نیک

و بد می گفتند و من می شنیدم و ملائک من می نوشتند اکنون شما

یک حرف من بشنوید که امروز بر شما هیچ ظلم نیست اعمال شماست که شما را

نموده میشود و جزای اینها بشما می رسد پس کسیکه خوبی بیابد باید که

ستایش الهی بجا آرد و کسیکه چیزی دیگر بیند پس ملامت نکند مگر خود را و درین
حال حکم شود که بهشت و دوزخ را حاضر سازند که تا بندگان حقیقت
هر دو معاینه سازند و بشناسند پس بهشت را بکمال آرایش و زینت و
نعمت بر یمین تجلی الهی کشیده بیارند و دوزخ را بهزار هول و هیبت عیان
ساخته و طعمه بر آتش نهاده تا شعله های دراز برخیزد و شرارهای وی در پی
برابر محلهای کلان مانند قطار شتران پی در پی جستن گیرد و آواز تند
و تسبیح حق جل و علی و خواستن غذای خود از جن و انس و بتان هر نوعی
از هیبت و قهر او آغاز کند که همه مردم بلرزه آمده بر زانوها بیفتند و
اگر یکی عمل نیک برابر هفتاد پیغمبر داشته باشد بداند که برای این روز هیچ
نکرده بودم و دوزخ را سری و گردنی باشد و دهان و چشمان که از هر
آتش می بارد که بمسافت هفتاد سال و زیاده از ان گرمی و بوی بد
او منتشر میشود و درین حال حکم شود که یک کسی را از دوزخیان که هیچ
یکی را در جهان آسایش و راحت زندگی برابر او نبوده است و هیچ غم ندیده است
حاضر سازند و همچنین یکی را از بهشتیان که مثل او مبتلای نقصان
بدن و فقر و مرض و ذلت و غم کسی دیگری نباشد حاضر سازند چون هر دو حاضر
شوند ملائکه را حکم شود این بهشتی را بر لب دروازهٔ بهشت ساعتی قائم کرده
باز بیارید و این دوزخی را ساعتی بر در دوزخ داشته باز بیارند چون هر دو

در محشر باز آیند از این بهشتی بپرسند که گاهی در عمر خود سختی دیده گوید نه هرگز
بی در هر بن موی من چندان لبریز لذت و راحت است که هیچ سختی در خیال من
نمانده و از آن دوزخی بپرسند که گاهی در عمر خود آرامی کرده بودی و لذتی
دیده بودی گوید که در هر جز من هزاران گونه رنجها و المها و بی آرامیها
پرشار شده که تصور راحت و لذت بوهم من نمیگذرد و بخاطر من نمی آید
و آن زمان حقایق همه اعمال بصورتها حاضر شوند نماز گوید الهی منم نماز و حاضرم
روزه گوید الهی منم روزه و حاضرم و هم چنین زکوة و حج و جهاد و عتاق و
تلاوت و ذکر و غیر آن هر یکی را حکم شود که شما همه نیکی هستید بجای خود
باشید که بکار خواهید آمد بعد از آن اسلام بیاید و گوید الهی تو سلام هستی
و من اسلام هستم حکم شود حاضر باش و نزدیک شو که امروز بر تو مواخذه
می کنم و بر تو در گذر کنم و مراد از اسلام اقرار مضمون کلمه خواهد بود والله اعلم
بعد از آن حکم شود ملائک را که صحایف اعمال هر یکی را بپرانند حکم شود
که صحیفه اعمال هر یکی بدست او برسد و ازو خطا نکند پس عملنامه هر یکی بدست
او در آید لیکن مومنین را از رو برو بدست راست و کفار را از پس پشت
بدست چپ چون هر یکی درو نظر کند بمقتضای آیه کریمه ان الله سریع
الحساب در یک نظر بر همه نیک و بد معاینه شود لیکن حکمت الهی برای اظهار
مرتبه و حال هر یکی اختیار او را یاد کذارد پس اول از کافران سوال توحید

17

و شرک باشند کافران انکار صرف نمایند که ما کاهی شرک نکرده ایم برای
الزام ایشان آن قطعه زمین را که بر او کفر کرده بودند و آن قطعه آسمان را که در زیر
او می کردند و آن روز و شب و ماه را که در وی کردند و حضرت آدم را
که احوال اولاد ایشان هر روز بر ایشان اظهار میشود و ملائک را که هر
قول و فعل ایشان می نویسند شاهد آرند چون از کمال انکار شهادت
هیچ یکی قبول ندارند بر زبان مهر کرده شود و هر عضو ایشان را با عمال او
گویا سازند چون همه اعضا شهادت دهند او لا بر اعضای خود لعن و طعن
کنند که ما این همه برای شما می کردیم اعضا گویند که ما به تسخیر الهی در اختیار شما
بودیم و اکنون بحکم او گویا شدیم شما ستمگاره بودید که بمخالفت مالک
حقیقی ما را با خود در بلا کردید و شکر تسخیر ما بجا نیاوردید و غرض از اول
ما نفهمیدید ما جز کلمه حق نتوانیم گفت پس ملزم بشوند و بشرک و کفر و افعال بد
اقرار نمایند لیکن ثانیا عذرهای گوناگون را در میان راه دهند اول آنکه ما
بخبر بودیم و احکام شما را ندانستیم از جناب الهی حکم شود که من پیغمبران را
با معجزه های ظاهر فرستادم و ایشان پیغامهای مرا بامانت تمام بشما رسانیدند
از کجا غافل بودید و چرا اقرار نمودید گویند که پیش ما هیچ پیغمبر نیامده است
و هیچ پیغام بما نرسانیده پس اول حضرت نوح علیه السلام را در مقابل
قوم ایشان حاضر سازند حضرت نوح بگویند ای منکران وای دروغ گویان

بدارید که من شما را اینقدر مدت دراز که نهصد و پنجاه سال باشد بگوناگون
طریقها ترسانیدم و پیغامهای حق تعالی رسانیدم چه قدر محنت و کوشش کرده ام
در خلوتها و جلوتها چه قدر اثبات وحدانیت حق و رسالت خود نموده ام
و بدلیلهای واضح و معجزه های ظاهر از اثبات کرده ام بشنیدانید که در فلان مجلس
بشما چنین گفتم و شما چنین جواب دادید و هم چنین قصه های تبلیغ و انکار یاد دهند
این کافران انکار پاک کنند و گویند که ما شما را ندیده ایم و هیچ گاه از شما
پیغام الهی نشنیده ایم حق تعالی حضرت نوح را فرماید یا نوح بر تبلیغ خود شاهدان
حاضر سازید ایشان عرض نمایند که یا رب العزت شاهدان من امت حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم است پس عالمان این امت و صدیقان و شهیدان
حاضر کنند و گویند که شما خبر دارید که نوح با امت خود پیغامهای الهی در باب
توحید و اثبات نبوت رسانیده است ایشان گویند که ما شاهدیم و گواه
و حال چنین است بدلیل این آیه و لقد ارسلنا نوحا الی قومه فلبث فیهم الف
سنة الا خمسین عاما فاخذهم الطوفان وهم ظالمون کافران امت حضرت
نوح گویند که شما در وقتیکه ما بودیم نبودید و احوال ما ندیده اید و گفتار ما نشنیده
اید شهادت شما در حق ما چگونه مسموع شود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه
و سلم فرمایند امت من راست می گویند که ایشان را در دنیا این حقیقت تحقیق
از خبر الهی که قوی تر از معاینه باشد به ثبوت رسیده است آنگاه این کافران

ملزم شوند و بهمین طریق امت حضرت هود و حضرت صالح و حضرت ابراهیم و
حضرت لوط و حضرت شعیب و حضرت موسی و دیگر امتها درجه بدرجه بمقابله کنند
و ملزم شوند بعد ازان راه معذرت بجویند و گویند که فی الواقع تقصیر داریم و
خطا کردیم لیکن موجب این اغوای دیگران بودند و عذاب ما بر ذمه ایشان
باشد و ما را بسوی دنیا فرست تا عمل نیک بجا آریم و باحکام تو بگرویم از جناب الهی
جواب شود که عذر شما نامسموع است الحجة حق تفهیم بود اداکردیم و مدت صحت دراز فر
دادیم حالا بازگشتن محال است پس اعمال کفار را که نیک بودند در همین جا حبط
کنند و سیات را برقرار دارند چراکه هر عمل نیکی برای اصنام کرده بودند در جناب
الهی مقبول نشد و هر عمل که برای حقتعالی کرده بودند بسبب جهل در معرفت او تعالی
و مخالفت امر او و القاء حق سبحانه تعالی جزا اورا در دنیا مستحق بدل نمایند
پس فرمان الهی بحضرت آدم رسد که لشکر دوزخ از فرزندان خود جدا کن آن
عرض نماید الهی بچه حساب فرمان شود که از هزار تن یکی برای بهشت و نهصد و
نود و نه برای دوزخ این زمان در مردم هولی افتد که بیش از بیان است
پس حکم شود که هر کسی که عمل کرده است از معبود خود جزا آن طلب نماید
پس هر گروه در پی معبود خود بشوند و صورت پرستان را روحانیت شیاطین
که بالصور متعلق بودند و کرشمها اظهار می کردند و در خواب و بیداری راه
اغوای می نمودند روبرو حاضر شوند و بت پرستان بشهادت قلب و بت

باطن در پی ایشان بشوند و جمعی که حضرت مسیح و ملایکه و دیگر انبیا و اولیا را
پرستش میکردند چون این جمیع صالحین از ایشان بیزار بودند و فی الحقیقت در کر بای
ایشان شیاطین بودند در برابر ایشان همان شیاطین حاضر شوند و خادمان قضای
مپرسند که آیا همین اند معبودان شما ایشان شهادت دل مناسب معنوی گویند که فی الواقع
همین اند معبودان ما ملایکه گویند پس بروید همراه ایشان تا برسانند شمار البسزای جزای
کردارهای شما این کافران بسبب شدت تشنگی از ایشان آب خواهند در برد
نظر ایشان سراب مانند آب بود ارشود چون بانجا رسند آن سراب محض آتش
باشد که زبانهای دراز ایشان را در خود بکشد و برای جمعی ازین کافران
گردن از دوزخ برآید مانند جانور که دانه را التقاط نماید ایشان را برآمده داشته
فرو برد و بعضی بکناره آن آتش رسیده واویلا آغاز کنند و استاده
نمانند ملایکه هر یکی را ابروی کشیده و دیگری را موی سر و پا گرفته بدوزخ برند
و هم چنین تا آخر جمع کفار چون همه ها درین آتش که سرداب های دوزخ است
جمع شوند شیطان بر توده آتش برآمده همه را بخود خواند همه ها بگمان آنکه
سردار ماست مگر حیله نجات برای ما درست کرده باشد رو بدو آرند و
او بگوید بدانید که پروردگار شما خدا بود و همه احکام او حق بود و من
دشمن پدر شما بودم هیچکس را بزور و اکراه بخود نکشیدم مگر شمارا آوازی
داده ام و ترغیب نموده ام و شما بکم عقلی و خام طمعی آن وسوسه را پسندیدید و شنیدید

و در پی آن افتادید پس اکنون ملامت بخود کنید من هیچ توقع نجات و سعی در
خلاص از من چشم مدارید چون این حرف رسوائی و ناامیدی از وی بشنوند
بخصومت و لعن و طعن باهم درآویزند و هر یکی از تابعان و متبوعان خواهند
که وبال خود بر دیگری بیندازند و خود تخفیف یابند لیکن این خیال محال
را بجای نرسند و روی آرزوی باطل نه بینند و ملایکه قهر هر یکی را آتش کشان بجائیکه
بمقتضای اعتقاد و نیت و عمل اوست برسانند و گرمی آن آتش هفتاد
درجه زیاده از گرمی آتش این جهان است و رنگش اول سفید بود و بعد هزار سال
سرخ گشت تا هزار سال و اکنون سیاه است و دوزخ را هفت طبقه است و هر
طبقه را دروازه ایست کلان و عالیشان اول برای عصاة مومنین
و یا کافران محلدین که بایک نوع کفر نوعی را از اعمال صالح جمع کرده اند
مثلا تا ترک یکی را از انبیا نصرت و حمایت نموده و طبقات دیگر فقط
برای محض کفار است مثلا یکی برای مشرکان و یکی برای مجوس و یکی برای دهریه و
ملحدان و یکی برای کفار یهود و یکی برای کفار نصاری و طبقه ایست زیر برای
منافقان نام آن طبقه اول جهنم است و دوم جحیم سیوم سعیر و چهارم سقر
پنجم لظی و ششم هاویه هفتم حطمه و در هر یکی از طبقات وسعتی عظیم و
و عذابهای گوناگون و مکانهای نشان بند است مثلا مکانیست که نام
او غی است که از سختی او و طغیان او باقی دوزخ هر روز چهار صد مرتبه از حق تعالی

پناه جویند و مکانیست دیگر که نام او زمهریر است در انجا سردی بی حد است
و مکانی است که او را جب الحزن میگویند یعنی چاه اندوه و جایی است که او را
رطینة الخبال میگویند و کوهی است که او را صعود و نیز می گویند صعبا و سایل بزدن و
راندن کافر را بالای او رسانند و از انجا بطرف پایین بغلطانند تا در قعر
دوزخ افتند و نالابیست که او را حمیم می گویند آبش چنان گرم است که چون بلب
برسد لب بالا سوخته ورم کرده بینی و چشم را بپوشد و لب زیرین ورم کرده
تا سینه و ناف برسد و زبان را سوخته دهان را تنگ کند چون در حلق برود معده را
و رودها را چاک سازد و دیگر نالابی است که او را غسلین می گویند
و بعضی کثافتها و آلودگیها کافران در انجا جمع میشود و مکانی است خاص
برای متکبران که از او اوی هبهب گویند و هم چنین مکانهای بسیار و بعضی
اهل دوزخ را برای بسیار کردن عذاب تنهای دراز و پهنا و رید پهند و هر
جزی را و هر سر موی را از ظاهر و باطن بجزی از انواع عذاب از سوختن
و گرفتن مار و کژدم و غلانیدن خارها و چاک کردن جرمها و نشستن
مگس ها بر گوشت نو بر آمده و مانند آن از انواع عذاب ظاهر و دردها و غمها و
حسرتها و نا امیدیها و جدال میان خودها و خوشوقتی اعدا و گوناگون تکلیف
تکلیفات آتش در باطن بقدر آن بدنها بردارند چنانچه بعضی کافران
را غلظت پوست چهل و دو دزعه و دندانها مثل کوهها و جای نشستن

[illegible]

سیان به منزل راه و دیگر اعضا نیز مناسب آن به هند و ازین شدت
حرقت بمجرد رسیدن آتش هرگاه که بدن سوخته گردد فی الفور بدن
تازه بروید تا مدام عذاب کرده و در ساعت هفتصد بدن مبدل گردد
که اجزای اصلی ایشان را فنا نیست و گوشت و پوست منهدم خواهد
رست و بعد مدت دراز برین کافران سوای این همه عذابها عذاب
گرسنگی چندان مسلط گردد که برابر همه عذابها گردد و بغلبه تمام طلب غذا
نمایند حکم شود از درخت زقوم که تیز و تلخ و خاردار است و بس سخت است و در قعر
جحیم میروید نه مثل این زقوم که از آب و گل میروید بخورانند ایشان بدهند چون از آن
درخت بخورند گلو بگیرد آنگاه یاد کنند که در دنیا چون لقمه در حلق بند می‌شد با آب
می گذرانیدیم پس آب طلب نمایند پس حکم شود از حمیم بخورانند بمجرد رسیدن
آب لبها سوخته و ورم نموده تا ناصیه و سینه برسند و زبان منقبض شود و حلق
چاک گردد و امعا ریزه ریزه گشته از دبر برآید چون ازین حالت بیقرار شوند
بسوی مالک که از جمله نوزده ملک موکل بدوزخ رئیس مطلق است عاجزی نمایند
که ما را مرده سازد تا ازین ایذا برهیم بعد از هزار سال و بعد ناله و زاریهای
بسیار جواب گوید که شما برای همیشگی پیدا شده اید از موت چه حرف بعد از آن
هزار سال حقتعالی را دعا کنند و فریاد نمایند خداوندا جان ما را بستان و ما را
برحمت خود ازین عذاب رهان بعد هزار سال حقتعالی فرماید که خاموش شوید

با من سخن بگوئید که شما را برآمدن منسبت آنگاه بگویند باید تا صبر کنیم که انجام صبر آرام و گشایش ست حق تعالی را بزاری و عجز هزار سال یاد کنند بعد هزار سال تا امید محض شوند و بگویند برابر است بر ما بیقراری کنیم یا صبوری نمائیم هیچ گونه امید خلاصی نیست این است حال کفار و اندرفتن ایشان در دوزخ از جائی بجائی و از محشر بجهنم و اکنون باشند یا بهاطرف بالا شوند و بسر استاده باشند و بهمین حال از موذیات راه پرهیز کنند و روهای جمعی از ایشان مسخ شود بعضی بصورت سگها و بعضی بصورت گرگ ها و بعضی بصورت موشها و بعضی بوزنه و بعضی بصورت خرها و بعضی بصورت مارها و بعضی بصورتهای دیگر و بعضی را که کمال تکبر و گردنکشی داشتند در محشر بر قامت مورچه ها آرند در کمال ذلت پامال باشند این است حال کفار اما مسلمانان که در محشر باشند بر ۲ گونا گون هستند یک جمع که محض نظر بر جلال خدا بکید کر محبت ها و ملاقاتها و جدانها داشتند بر منبرهای نور طرف یمین تجلی حق باشند و جمعی را که بکمال توکل آراسته اند نظر در سایر مهمات دین و دنیا بغیر از حق نداشتند روهای ایشان را مانند ماه شب چارده ساخته برای جنت از سایر مجمع بی حساب و کتاب جدا سازند و جمعی را که با ترک دنیا و فقر گشتی بحقوق جهاد قیام داشتند نیز بیحساب و کتاب برای جنت جدا سازند و جمع دیگر را که قیام لیل بکمال حضور ادا مینمودند با بسم سادات الناس مخاطب و مفتخر

ساخته نیز بحساب برای جنت جدا سازند بعد از ان مجمعی را که در هیچ لحظه
خلا و ملا از شغل و طاعت و عبادت عاطل و غافل نبودند و در مسرت
و مضرت حمد و شکر الهی میکرده اند مباهی و معزز باسم اشرف الناس موده
امتیاز بخشند و سایر مومنین را از صالحین و دیگر منافقان را که دعوی
شریک ایشان بودند فرقهای مختلف سازند اهل نماز یکجا و اهل صیام
یکجا و اهل صدقات یکجا و اهل حج و عمره یکجا و اهل جهاد یکجا و اهل خدمت
و تواضع یکجا و اهل احسان و حسن خلق یکجا و اهل ذکر یکجا و اهل اوراد
یکجا و اهل خوف و ترحم یکجا و اهل عدالت و انصاف یکجا و شهیدان
یکجا و اهل صدق و وفای عهد یکجا و علمای راسخین یکجا و زهاد و
خاکساران یکجا و عوام کالانعام یکجا و حاکمان ظالم یکجا و خونیان یکجا
و زانیان و دروغ بازان یکجا و دزدان یکجا و غارت گران یکجا و رنجانندگان
پدر و مادر یکجا و تلف کنندگان حقوق یکجا و شراب خواران یکجا و سود
خواران یکجا و رشوت خواران یکجا و مال خواران یتیمان یکجا و مانعان زکوة
یکجا و تارکان صلوة یکجا و خاینان امانت یکجا و شکنندگان عهد یکجا
و همچنین هزارها گروه باشند و هر امت همراه پیغمبر خود باشند و ازین گروهها
که جامع دو صفت و سه صفت و چهار صفت و همچنین جامعان اوصاف
نیک و بد باشند جدا جدا شوند و مانعان زکوة جانوران را در صحرای بر پشت

بخوابانند و آن جانوران را حلقه کرده بر دی یکدیگر زنند و تا بپاها پای مال کنند
و بدهن ها بگزند و بلب ها بزنند چون یکدیگر را بانجام رسانند دوزخ دیگر
شروع نمایند همچنین رباخواران را بشکل آسیب زده ها برخیزانند و شکمهای ایشان
مانند حجره های پر از مار و کژدم سازند و مصوران را تکلیف دهند که در آن
صورتها روح اندازند و خواب دروغ گویندگان را تکلیف دهند که
در دو جو گره زنند و با اخفاء جاسوسی کنندگان را شیشه گداخته در گوش
اندازند و همچنین بعضی فاسقان را در مواخذه و معاتبه دارند تا آنکه زمین محشر
از کفار بالکل خالی شود درین هنگام حق تعالی بجمیع مسلمانان که از هر دین و ملت
بوده اند در محشر یکجا جمع شوند عیان گردد و بگوید یا الهی ای مردم همه اهل
دین و مذهب بجاهای خود رفتند شما چرا درینجا در مانده اید ایشان گویند که هر
اهل دین همراه معبود خود رفتند چون معبود ما ما را همراه خود خواهد برد خواهیم
رفت آنجناب فرمایند که منم معبود شما همراه من بیایید لیکن مردم آن صورت
را نشناسند که تجلی حق نیست و بگویند که پناه میگیریم بخدا از تو بر گرد معبود ما نیستی
از آنجناب خطاب شود که شما معبود خود را دیده اید گویند ما را چه مقدور
که معبود خود را میتوانستیم دید پس از آنجناب خطاب شود که پس شما را از
معبود خود نشانی نیست که بآن میتوانید شناخت گویند آری پس آن تجلی مستور
شود و تجلی دیگر نمایان گردد و از ساق آن پرده را برداشته آید پس همه

اقرار نماید تو بی روی و کار ما همه بسجده افتند مگر منافقان که مهره پشت
ایشان کر جنت شود بجای سجده بر پشت باز بیفتند باید ای تمام از ان حالت
برخیزند و آن تجلی معظم در هوا پیش پیش روان گردد و حکم شود که بهشت را از دور برو
آرند و دوزخ را در میان زمین محشر و بهشت بگذارند و در ظلمت شدید روان
شوند و هر امت همراه پیغمبر خود روان شوند و اهل ایمان را دو مشعل عنایت
شود یکی پیش روی و دوم بر دست راست و انان که کمتر اند یک مشعل و
کمتران را از ایشان یک مشعل در دست باشد و ناقصان را نوری افتد بر ناخن
پا از انگشت و ناقص تران را اندک نوری باشد بر انگشت مانند شمع چراغ
که گاهی بدهد و گاهی تاریک شود و منافقان را مطلق نور نباشد لهذا بنور
دیگران بروند تا آنکه بر کناره دوزخ رسند الخ ا پل بر پشت دوزخ قائم
کرده باشند که باریکتر است از مو و تیزتر است از شمشیر پس حکم شود که ازین پل
بطرف جنت بگذرند گویند که راه آن پل پانزده هزار سال است پنجهزار سال
برای بالا رفتن و پنجهزار سال برای هموار رفتن و پنجهزار سال برای فرود
آمدن و در بعضی روایات حساب همه اعمال در زمین محشر می شود و موافق
آن بر پل میگذرند و در بعض روایات دیگر بالای این پل هفت جا صحراست
بهنا در بغایت وسیع که همه مردم در انجا بیش و بس جمع شوند و قرار گیرند
و دران صحرا ترازوها برای وزن اعمال استاده است و در هر حساب یک نوع

اعمال در پیش و پس در جای اول حساب نمازهاست و دیگر عبادات
بدنی مانند روزه و اذکار و دعوات که در عمر خود چند نماز بر ذمه خود
میداشت و چند نماز ادا کرده است و بچه نوع آداب ظاهر و باطن بجای
آورده و نوافل چه قدر گذارده و اگر فرض تلف کرده باشد بمقتضا و نقل معتمد
همسنگ یک فرض گردانند و نماز که صورت انسان شده حاضر شود و آنکه
تام است تندرست باشد و آنکه با اذکار است مزین بلباس و زیور باشد
و آنکه در همه ناقص است نقصان در صورتش هویدا بود و همین دستور حساب
روزه و سایر عبادات مالی بهمین وضع زیرا که همین ضابطه در جمله اعمال
جاری است و در صحرای دیگر عبادات مرکبه چون حج و جهاد و در صحرای دیگر
از اخلاق و احوال قلب این زهد و حرص و علوم و ثبات و در صحرای دیگر
از جنایات قتل و جراحات و در صحرای دیگر از جنایات اموال و اکل
رشوتها و عقود فاسده و در صحرای دیگر از جنایات از حقوق خلق در هر صحرا از
بعد تحقیق شدن حساب تقصیرات و تضعیفات اعمال و تقصیرات آنها و از کفارات
اعمال بد و حبط کردن آنها و از اعمالی که از طرف دیگران بدعاها و [illegible]
و مکافات از ظالمان که بر ذمه او ثابت شده است کا عدش را درست
نموده بر پل صراط روانه سازند موافق حساب حرف در راه پیش آیند و حقوق مظلومان
را اندازه فرمایند و برابر آن حسنات ظالمان بمظلومان دهند و اگر در پیش

ظالمان حسنات نماند گناهان مظلومان بهمان اندازه گرفته بر سر ظالمان نهند
و مظلومان را سبک سازند و درین مکافات ایمان را و اعمال قلب را دخل
نمی سازند اعمال بدن را تبدیل و نقل می کنند و این تبدیل و نقل اول در
نوافل شود و چون کفایت نکند در فرائض نیز جاری سازند و بعضی مردم صاحب
همت باشند که نظر بر اعمال خود نداشته و همت بر فضل حقتعالی گماشته بعضی
حسنات با محتاجان بی مکافات بخشند و چندین برابر آن از فضل حق یابند چنانچه
روایتست که دو کس برابر در مقام وزن حاضر شود یکی باشد که میزان حسنات و سیئات
او برابر شده اگر یک نیکی در پله حسنات بیفزایند آن پله گران تر شود و
مستحق بهشت گردد و دیگری باشد که در مقابله سیئات های یک حسنه دارد
اول را حکم شود که از دوستداران و حقداران خود یک نیکی بیار تا مستحق
بهشت گردی از هر کسی که توقع میداشت التجا نماید هیچ جا نرسد کسی با او
مواسات نکند چون شخص دوم این حالت دریافت نماید بگوید که چون
در مقابله سیئات من یکی حسنه است و ترا با اینهمه خوبیها کسی یک حسنه نداد
مرا که خواهد داد و مرا از یک نیکی خود چه خواهد گشود این نیکی هم ترا
بخشیدم برو به بهشت و من دانم و خدا حق تعالی بفضل عمیم خود فرماید
که هر دو را به بهشت ببرند و در درجه برابر سازند و وزن اعمال در
ترازو بطورها رهای نوشته باشد و آن جزها که بان تقرب در جناب الهی جسته اند

مثل اب وضو و خون و گوشت قربانی و بول و سرگین اسپهای جهاد و بچه های خورد
که بر موت ایشان صبر کرده باشند در میزان داخل سازند و کلمات ثنا و
تعظیم حقتعالی را بقدر وسعت و معرفت گوینده پهنا و کشاده سازند و گرانی اعمال
بقدر رفوت یقین و کمال اخلاص و جای گرفتن در ته دل باشد چنانکه روایت است
که یکی باشد که او را نود و نه طومار بدی باشد هر طوماری بقدر نظر از مشرق تا
مغرب چون بیند امید از نجات قطع نماید گویند ترا نیکی هست ای فرشتگان
نیکی او حاضر سازید یک برات یعنی چیتهی خورد حاضر سازند چون
ببیند گوید خداوندا این برات در برابر این طومارها چه قدر دارد چرا بوزن
این مرا رسوا می فرمائید چون زلایق دوزخم مالک اید بهر جا که خواهید بفرستید
رب العزت فرماید که پیش ما ظلم نیست و از او وزن بکنید ان برات سنگین
شده بر زمین نشیند و ان طومارها بر هوا روند به یمن آن بنده او را بهشت گردد
و در گمان کاتب الحروف آنست ان برات شهادت خاتمه باشد که گناهان
تمام عمرها محو می سازد والله اعلم اما اختلاف است علما را در انکه میزان و صراط
یکیک اند که تمام خلق کار خود از ان میگیرند یا یکنوع میزان است که جزئیات
بسیار دارد و همچنین یکنوع صراط است که افراد بسیار دارد ایه کریمه و نضع
الموازین القسط لیوم القیمه دلالت میکند که ترازوها بسیار است و باین قیاس در باب
می شود که صراط هم بسیار باشند خواه برای هر شخص خواه برای هر امتی خواه برای

هر فرقه والله اعلم بالجمله چون ازین محشر بر سر پل رسند ندا شود که ای اهل
محشر چشمهای خود بپوشید که فاطمه بنت محمد صلی الله علیه وسلم بر صراط میگذرد
پس یک جمع مانند برق درخشان بگذرند بعد ازان مانند باد تند بعد ازان مانند
اسپ و شتر دوان بعد ازان بطور خویش روان و بعد ازان محنت کشان کشان و
از میان آتش زنبورهای دراز سر کشد گاهی نجات یابد از ایشان و گاهی بعضی
اجزای بدن ببرد و بعضی سلامت ماند معاذ الله منها بعضی را کشیده در آتش اندازد
و هم چنین از هر دو جانب این پل قرابت و امانت همراه شوند و آنان را که حق
تلفی ایشان کرده بودند در آتش افگنند و مردم را درود و اعمال صالحه و نماز
دستگیر شوند و خیرات از آتش حایل گردد و قربانی سواری گردد و از
کمال هول آن مقام از کسی صدا بر نخیزد و مگر پیغمبران در حق ایشان میگویند
رب سلم سلم چون مومنان برین صراط سوار شوند منافقان در ظلمت گرفتار
مانند فریاد کنند یاران اندک انتظار ما کشید تا در نور شما ما هم روان شویم
ایشان بگویند که قدری پس پشت خود باز گردید و از جاییکه ما نور آورده ایم
شما هم بیارید چون پس پشت روند در انجا ظلمت بکران ببینند و در ان ظلمت
هول عظیم در یابند باضطراب تمام برگردند ببینند که بر کناره پل دیوار است
و در و دروازه است فراز کرده بجزع و فزع فریاد کنند که آیا ما همراه شما
نبودیم که ما را همراه خود نمی گیرید مسلمانان گویند آری بودید بظاهر لیکن بدل

شک و شبهه داشتند و در حق ما بدیها اندیشه میکردید و غرت کفار انتظار
می نمودید پس امروز با همان یاران ملحق شوید که ناگاه در همین اثنا شعلهای آتش
ایشان را فرا گیرد و بجهنم کشد و در طبقه پائین تر فرود اندازد و مسلمانان همه گشاده
در گذشتن باشند جمعیکه مانند برق و باد تند و تیز و قوی گذشته باشند گویند
شنیده بودیم که در راه بهشت دوزخ می آید ما خود هیچ ندیدیم و دیگران که امت
بگذرند با اینها ملحق شده در صحرای آنطرف این صراط توقف نمایند و از شکایت
هائیکه در دنیا سوای معاصی باهم داشتند بحل شوند و تراضی نمایند پس
جناب نبوت صلی الله علیه و سلم بدست خود قفل جنت گشوده مردم
را در بهشت رسانیده خود متوجه اهل دوزخ شوند و آنحضرت صلی الله
علیه و سلم تفقدی از امت خود فرمایند درینحالت امت آن حضرت
صلی الله علیه و سلم چهارم حصه مجموع بهشتیان باشند چون خبر داده
شود ایشان را که هزاران هزار در دوزخ افتاده اند آن جناب بمقتضای
انکه رحمة للعالمین اند محزون شوند و در جناب الهی التجا نمایند که الهی امت
مرا از دوزخ خلاص فرما و این شفاعت هم بدستور شفاعت سابق کبری
بعد سجده هفت روزه و ثنای عجیب و غریب بجا آوردن باشد پس
از جناب الهی حکم شود هر که در دل او برابر یک جو ایمان باشد برآرند
بمتابعت آنجناب انبیای دیگر هم شفاعت امتهای خود کنند پس آنجناب

طلبد

بحکم الهی فرشتگان را همراه گرفته در امت خود بر کناره دوزخ تشریف آورده
فرمایند که ای یاران دوستان و عزیزان خود را یاد کنید و از حال آنها
نشان دهید تا این ملائکه از آتش برآرند شهید از شفاعت هفتاد کس
و حافظ از شفاعت ده کس و اولیا و علما را موافق مراتب ایشان صدها
و هزارها شفاعت دهند و موافق اظهار ایشان ملائکه در آتش غواصی نموده
برآرند و درین شفاعت بیش از همه نجات عاصیان اهل بیت باشد همچنین در
شفاعتهای دیگر چون این شفاعت بانجام رسد و مردمان که بقدر ایمان
دارند برآیند امت آنجناب صلی الله علیه و سلم در مجموع امتها که نیز نجات یافته
اند ثلث گردند بیش ازین شفاعت ربع بودند بعد ازین پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم باز تفقد امت خود نمایند که حالا چه قدر در دوزخ مانده
اند مردم عرض کنند که هنوز هزارها در آتش اند پس بار دیگر در جناب
الهی بدستور سابق شفاعت کنند پس حکم شود که هر کرا هم سنگ دانه
خردل ایمان در دل باشد او را نیز از دوزخ برآرند پس آنجناب بدستور
سابق اصحاب و علما و اولیا را فرمایند که هر یکی از شناختگان و
متوسلان خود را یاد آرید و از آتش برون کنانید موافق فرموده عمل
آرند و هزاران هزار کس از آتش برآیند درین زمان امت آنجناب نصف
اهل بهشت گردند بعد ازین شفاعت باز تفقد بحال امت نمایند و بعد از

در بیان احوال عاصیان در جناب الهی بار دیگر سید ستور سابق شفاعت کنند
داذن یابند تا هر کرا بقدر دانهای ذره ایمان باشد برارند پس سید ستور سابق
ستوسلان انجناب بحکم ایشان خلق عظیم را از دوزخ برارند در شفاعت سیوم
است انجناب صلی الله علیه وسلم دو برابر همه انبیا می دیگر کرد و بعد ازان باقی ماند
از اهل توحید بکر جمع قلیل که توسل با نبیا نداشتند یا بران از احوال ایشان
خبر یافتند نه انکه انکار ایشان شتافتند پس پیغمبر ما در حق ایشان شفاعت کنند
حق تعالی فرماید که این مفوض بشما نیست بلکه اینها را من جود نجات می دهم
درین اثنا در دوزخ چنان واقع شود که مشرکین اهل توحید را که باقی مانده اند
در طعن و ملامت کشند و گویند که شما با ما در دنیا بر توحید بحث و جدال می کردید
و حقیت خود ثابت میکردید و الحال مخصوص شد ان توحید شما را هیچ بکار نیامد
ما و شما یکسان شدیم و یکجا مانده ایم پس غیرت الهی بجوش آید که ایا
توحید مرا برابر شرک خود ساختید قسم بعزت من که موحدان را برابر
مشرک نکنم پس بدست قدرت جمله موحدان را در آخر آن روز که پنجاه
هزار سال است از نار خلاص دهند و این جمع را که از نار بر آمده اند بدن
ایشان مانند انگشت سیاه باشد در نهر الحیات که روبروی در دروازه
بهشت است اندازند و ایشان بسرعت تمام بروید و قالبهای ایشان
درست و تر و تازه شود پس در بهشت درارند در گردن ایشان داغ سیاه بماند

مدتی دراز و لقب ایشان در جنت جهنمیین باشد و بعد مدتی دراز عرض نمایند که
الهی چون مارا از دوزخ خلاص فرمودی این اثر و لقب هم زایل ساز بقبول
الهی در رحمت او آن نشان و لقب هم برطرف شود و آخر کسیکه از دوزخ برآید
و در بهشت در آید مردی بود که او را برآورده برکنار دوزخ نشانند چون
ساعتی بگذرد و بخود باز آید و راحتی ازان رنج بحساب بیابد ناله و فغان
اغاز کند که روی من ازینجا برگردانید پس حقتعالی ازو عهد و پیمان بگیرند که
سوای این چیزی طلب نکنی چون مواثیق محکم نماید روش برگردانند و بعضی
اشجار خوش سایه و خوش هوای در قرب جنت او را نمودار گردد پس باز
ناله و فغان آغاز کند و بعد عهود بسیار و بزرگ زیاده طلبی باین درخت
رسد و بهمین ترتیب چندین اشجار و مکانات دیده مشتاق شود و باز
نقض عهود نماید و به تجدید عهود بانجا رسد تا آنکه محاذی در بهشت رسد
و رونق بهشت ببیند بیقرار شود و نقض عهود سابقه نموده بالحاح تمام خواستگار
دخول بهشت گردد پس اذن دخول جنت گاه هذا ما بخیال او افتد که جنت
معمور است که گنجایش او ندارد پس عذر تنگی مکان آرد حق تعالی بفرماید برو
آنجا جای بسیار است او عرض کند خداوندا مگر با من استهزا میکنی و تو رب العالمین
هستی حق تعالی در مقابل او صورت ضحک ظاهر سازد و بفرمایند که آرزو بکن چون
همه آرزوهای او ختم شود بقیه آرزوهای دنیا را یاد خود دهانند چون آن آرزوها منقطع گردد [illegible]

که ترا این همه آرزوها داده چندان از نعمتها بی شبهه و مثال عطا فرموده‌ایم و این حال
ادنی اهل جنت است تا باعلی در منزلت بالجمله چون اهل بهشت بجاهای خود قرار گیرند در
اوقات ملاقات و صحبتها یاد کنند که فلان دوزخی با ما چنان خصومت میکرد ایا
اکنون حال او چه باشد پس حقتعالی دریچه به این طرف دوزخ کشاده بسازد و در میان
قوت دهد که از دور بر ستیدان دوزخی بتصدیق زاری طلب آب و طعام جنت نمایند ایشان
جواب دهند که این نعمتها بر شما حرام است بیان کنند که وعده‌های حقتعالی را چگونه
صادق و واقع یافتید که ما خود همه وعده‌ها را صادق و واقع یافتیم ایشان بپشیمانی و
عاجزی ظاهر سازند و بهشتیان دریچه بند نمایند و بهشتیان چون در منازل خود
قرار گیرند از اهل و عیال خود که نیز نجات یافته باشند تفحص نمایند ملائکه گویند که ایشان
خود بحسب اعمال خود ها هستند بهشتیان گویند که ما را بدون ایشان هیچ
لذت و راحت نیست ایشان را با ما رسانید گویند که اینها هر نفس گرفتار
عمل است بی عمل خیری نمی یابد بهشتیان گویند بروید و در جناب
الهی عرض دارید که خداوندا بر شما روشن است که ما تا در دنیا بودیم یکی
کسب معاش و خدمت بزرگان میکردیم و همه عیال او پرورش می یافتند
و پرورش ایشان موجب خنکی چشم می باشد اکنون که ما بندگی مثل شما اکرم الاکرمین
بجا آوردیم چگونه اهل و عیال و احباب خود را از نعمت شما محروم داریم امیدواریم
که ایشان را با ما رسانید حق تعالی حکم فرماید بی درجات ایشان را هم مانند و اسباب نعمت

انها آنچه مناسب این درجه عالیست از سرکار ما مهیا رسید که قسمت نعمت
ایشان باعث نقصان نشود پس عیال هریکی با او جمع شوند و بطفیل
ایشان بنعم عالیه سوای جزای اعمال خود متنعم گردند و جناب نبوت را در جنت برای
رفع درجات شفاعات باشد که موافق محبت و تقرب آنجناب درجات
فوق الاستحقاق بنمایند و بعد از آمدن همه بهشتیان منادی در میان بهشت
و دوزخ استاده ندا کند که ای اهل بهشت یکباره دیوار بهشت بر آئید و ای
اهل دوزخ یکباره دیوار دوزخ بر آئید اهل بهشت ترسند که شاید ما را بوعدهٔ
خلود در آورده بودند حالا چرا می طلبند و اهل دوزخ بفرحت تمام بر آیند که
شاید در حق ما حکم مغفرت شده باشد و ما را از نار بر می آرند پس چون
همه با حاضر شوند موت را بشکل گوسفند ابلق حاضر سازند و بگویند که این
را می شناسید هریکی بگوید که خوب می شناسیم چرا که هیچ کسی نیست که موت
را نچشیده باشد پس او را ذبح کنند و میگویند که ذبح کننده او حضرت یحیی پیغمبر اند
پس منادی آواز دهد که ای اهل جنت همیشه باشید که موت نیست و ای
اهل دوزخ همیشه باشید که موت نیست اهل جنت را چندان خوشی افزاید
که اگر موت فنا می شد شادی مرگ می شدند و اهل نار را چندان اندوه افزاید
که اگر موت فنا می شد شاید که از شدت غم می مردند پس حکم شود که دروازهای
دوزخ را بر بندند و بر پشت آن شهتیرهای گران آتشی بکشند اهل دوزخ

هیچ خطره برآمدن از آتش در خاطر نیارند و اهل جنت بفراغ خاطر و تعیش و
عشرت مشغول شوند بنای جای جنت لبسیم و زر ست خشتی سیم و خشتی زر بجای
گل آن مشک و زعفران است و صفه‌ها و روشنهای او از زمرد و یاقوت و بلور و
چمنهای او مصفا و مطره و بجای سنگ ریزه‌ها در آن چمن‌ها جواهر افتاده باشند از مروارید
و لعل و زمرد و غیره و درختانش را پوست نقره‌ئی و طلائی شاخهایش لب جاری و نهران
و در میوه آنش اصناف لذتهای طعام دنیا و در زیر آن نهرها که بر دو کناره آنش
مصفا و موزون و مرصع و نهرهای آن جاری بر چهار گونه است یکی از آبهای شیرین و
سبک و خنک و یکی از شیرها که ذائقه آن از دیر ماندن تغیری نه پذیرفته
و یکی از شرابهای خوش رنگ خوشبو فرحت انگیز و یکی از شهدهای صاف
کف گرفته و سوای این چهار قسم نهرها سه چشمه دیگر اند یکی کافور نام دارد
که خاصیت او گرمی معتدل قهوه خنکی است و دیگر زنجبیل نام دارد و سلسبیل نام او
و خاصیت او گرمی ست مانند قهوه‌ها و جای سیوم تسنیم و تسنیم از کمال لطافت
معلق در هوا جاریست این هفت آب بهشت است و این ۳ چشمه که
در خانه مقربان از هر یک حوضی میرسد و خالص می‌خورند و اما اصحاب
الیمین که در مرتبه کمتر اند ازین چشمه‌ها شیشه‌های سر بمهر بایشان مرحمت میشود
دهشان برآشامیدنهای خود مانند گلاب بید مشک اندک اندک آمیخته
می‌خورند و در وقت دیدار حق سبحانه تعالی چیزی دیگر عنایت خواهد شد

نام او شراب طهور است و از همه افضل و اشرف است مصراع ذوق این

می نشناسی بخدا تا نچشی و درختهای آنجا با وجود بسیار بلندی و سایه

گستری چنان با شعور اند که هرگاه بهشتی بمیوهٔ یکی بچشم رغبت نگرد خود

بخود آن شاخ چندان مایل شود که بی حرج بدست خود تناول نماید و فرش های

جنت و لباس های آنهم از شگفتن گلها برون می آیند بر قدها برابر تقطیع

نموده و برنگ مرغوب رنگ کرده بنقشها و رنگها خاطر خواه منقش نموده انکه

بسیار باریک است بطور پارچه لاهی و قشر باریک باید سندس نامیده میشود

و آنکه صفیق است بدستور اطلس و محمودی استبرق نامیده میشود و لطافت

لباس جنت بحدیست که از زیر هفتاد جامه جسم بنظر می آید و در جنت نه

گرمی است و نه سردی و نه شعاع آفتاب لیکن بآن درجه بلکه هزاران چند زیاده

از آن و این روشنی مستفاد است از نور عرش نه از شمس و قمر چنانچه وارد

شده است که اگر یک زنی بر زمین بر تواند از روشنی زیور او و لباس

بر زمین او جهان را روشن کند که شعاع آفتاب بنظر در اید و در

جنت از کثافتهای ظاهری بول و براز و حدث و لعاب دهان و

آب بینی و چرک بدن و گوشت هیچ نیست و موها بر سر می باشد و ریش و

بروت و دیگر موها که در جوانی پیدا می شود هیچ نیست و مرض نیست

و از کثافتهای باطنی همه کینه و بغض و حسد و تکبر و عیب جوئی هیچ

نه شعاع آفتاب است و نه ماه بلکه حالتی است مثل صبح صادق پیش از طلوع

رونق

مسقف

نشست و خواب نشست برای خلوت و استراحت رغبت به
سایه ها و مکانهای تکلف می کنند و برای ملاقاتها و نزهت های
صحن ها و مبدا الهامیل میکنند فضله غذا بعرق معطر دارد و خوش معطر
می شود و هر قدر که می خورند فی الفور هضم می شود و تخمه و گرانی کاهی
نمیشود و صحبت ها به زنان بنهایت لذت می شود و انزال بخروج
ریح فرحت بخش می شود و زنان نزد العود فراغ باز شبیه بحالت بکارت
عود می کنند نه آنچنانکه موجب ایذاء و الم و ملوث شدن باشد و سیر و مرکب
در بهشت بر مرکبهای و تختهای روان بنوعی از سرعت است که در ساعتی راه
ماه قطع توان کرد و در بهشت قبه ها و برجها و خیمه ها از یک مروارید و یاقوت
و زمرد و بلور و دیگر جواهر رنگارنگ که بلندی آنها شصت میل باشد پس
عرض او نیز همین قدر باشد زیرا که ضابطه است اگر عرض و ارتفاع مکان
برابر نباشد ناموزون میشود و در هر گوشه از آن خانها مردمان باشند
یکی دیگری را نمی بینند و همه خدام و حشام و ازواج و خواص یک شخص اند
مالک آنها هر وقت که میخواهد بر ایشان گذر میکند و ملاقات میکند و انس
می نماید و بهشت ها هشت است هفت برای سکونت مردم و هشتم برای
حصول دیدار با اجتماع گویا بارگاه الهی است و نامهای بهشت این است
جنت المأوا و دار المقام و دار السلام و جنت الخلد و جنت النعیم

دیگر او

وجنت الفردوس وجنت العدن وجنت الفردوس اعلای جنت هاست
و اعلاترین طبقه های جنت العدن ست که هر شب دران حقتعالی تجلی می فرمایند
و گوناگون نعمتهای تازه و بی اندازه می افزیند و ذخیره میکذارند و جنت
هشتم در نام او اختلافست ابن عباس گفته نام او علیین ست و بنصوص قران
مجید ست که علیین دفتر اهل جنت ست و جای حضور مقربان ملائکه و بنی آدم ست
نه طبقه جنت و بعضی علما جنت الکثیب گفته اند و این ماخوذ ست ازان
حدیث که مسلمانان جمع میشوند بر کثیبهای مشک پس بادی خواهد وزید که
آن مشک را بجامهای و برویهای ایشان خواهد ریخت و معطری ایشان
مضاعف خواهد گشت درهمین حال حق تبارک و تعالی تجلی خواهد فرمود
و با هر کسی بقدر استعداد او از انوار و برکات مرحمت خواهد شد و می طلبه
می شود و در اعتقاد فقیر نام آن مقعد الصدق ست و این مقتبس است
از کریمه ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
و مروی ست که عدد درجات جنت بعدد آیات قران مجید ست و اعلای
درجات جنت علی الاطلاق درجه ایست که نام آن وسیله ست و ان
مختص بحضرت خاتم النبیین است و خاصه آن درجه انست که صاحب او حکم وزیر
دارد که هیچ فیضی و نعمتی باهل جنات و هیچ امت نرسد مگر بطفیل او و از دست او
و کیفیت این طبقات انست که یکی دیگری را حائل نیست بدستور سقف خانه بلکه سقف همه

عرش الهی است و این همه بدستور پائین باغ و بلند باغ و یکی در وسط دیگر است
گرداگرد یکدیگر و هیچ کس احاطه بوسعت او نتواند کرد مگر خالق او رب العزت جل شانه
و مردم پائین را مردم طبقه اعلی چنان مینمایند که کوی ستاره است بالای کناره
شرقی یا غربی آسمان اینقدر معلوم است که جنت الماوی زیر همه است و جنت
العدن وسط و جنت الفردوس میانه همه و بالای همه است و ادنای اهل بهشت
را ده چند مجموع آرزوهای دنیوی میدهند و موافق بعض روایات مملکت او کنجایش
املاک و باغات و جویها و حشم و خدم و مراکب و اسباب و لذت و عزت او کند
مسافه هشتاد ساله راه خواهد بود دیگر از تحائف بهشت که بعضی میوها کلان
خوشبو می شمیده چون او را بشگافند زنی بغایت خوبتر و خوشبو با لباس فاخره
و زیور بیش قیمت نوجوان از آن برآید مالک خود را همنشین و خدمت گذار باشد
قامت اهل بهشت همه بر قامت حضرت آدم است شصت ذراع بذراع مردم دنیا
و اعضای دیگر بمناسبت این قد و قامت باشد و در حسن صورت بسیار خوش
آینده و خوش تقطیع و صورت هر یکی مانند کسی که در عین شباب سی و سه ساله
باشد و ذکر الهی بر دل و زبان ایشان چنان جاری باشد که در دنیا بی تکلف
نفس جاریست و لذت ها جنت همچنانکه لذتهای بدنی می بخشد هم چنان
لذت باطنی نیز بدریافت انوار و تجلیات الهی می بخشند مثلا سبحان الله در
جنت در جنت هم چنانکه لذت ذائقه می بخشد جاز الذت تجلی تنزیه آشنا

و محظوظ میسازند و اهل جنت در انواع نعمت و لذت باشند و افضل نعم
دیدار رب العزت جل شانه است و مردم در دیدار الهی بر چهار مرتبه باشند
جمعی هستند که در سالی یکبار باین نعمت عظمی مشرف شوند و جمعی دیگر هستند
که هر جمعه مشرف شوند و جمع خاص آنکه در روزی دوبار بهره مند شوند چنانچه
وارد شده است که ادا کردن نماز صبح و عصر بخشوع و آداب مدد عظیم در تحصیل
دیدار در مثل این دو وقت می نماید و جمع دیگر اخص الخواص اند که بمنزله غلامان
و کنیزان حضور پادشاهی باشند که هیچ لحظه از ایشان پرده نیست و طرز
دیدار آنست که بالای هفت طبقه بهشت طبقه هشتم است که میدانی است
بس فراخ در آنجا نه حور است نه قصور زیر عرش است در آنجا کرسیهای
نور و زمرد و یاقوت و مروارید و سیم و زر و غیره بحسب مرتبه ها نهاده میشوند
و جمعی را که کرسی نیست بر تلهای مشک و عنبر نشانند و در آن انبساط
و سرور هیچ کسی را اندوه پستی مرتبه بنسبت هر یکی بجای خود خوشوقت است
و درینحال بادی خنک خوش آید و انواع طیبات ایشان می باشد بوجهی که
گاهی مثل آن ندیده بودند نه در دنیا و نه در بهشت و درین حال حق تعالی
تجلی فرماید بر آنها که جمع شده اند بوضعیکه هیچکس حائل دیگری نمی شود
و هر یکی چندان قریب می نشیند که رازهای دل خود به نوعی که دیگر ندانند عرض
میتوانند کرد و خطاب الجناب بی پرده و جهرا می توانند شنید درینحال

بملائکه حکم شود که شراب طهور بهر یکی میرسانند و به نغمتهای عنبر مکرر محظوظ میسازند
و بینندگان را چندان استغراق در لذت دیداری باشد که همه چیز سوای
او فراموش می کنند و تمام نعیم جنت در برابر آن بجوی نمی خرند چون ازینجا
رخصت می شوند در راه بازاری بینند که تحایف روزگار که هیچ چشم
ندیده و هیچ گوش نشنیده مهیا باشد و هرچه بخواهند ملائکه از ان حواله نمایند
و از الجمله صورتهای بسیار خوبست هرکسیکه بهر صورت رغبت کند در ان صورت
در آید و بران صورت بر آید چون ازینجا بخانه رسند حوران بهشت در تحیر افتند
و بر سیدن ایشان حسن ایشان هم افزون و مضاعف شود و با هم تهنیت کنند
و بگویند که شما را چه شد که جمال بر جمال و کمال بر کمال مضاعف گشت جواب
گویند که همین سبب سزاوار کسیکه بدیدار رب العزت فایز شود و حضرت عزت
گاه گاه بر اهل جنت در جاهای ایشان نیز تجلی فرمایند و مشاهد جمال بی
مثال و مخاطبات بر عنایات مبتهج و مشرف گردانند و در جنت سماع نغمهای
لطیفه بسه نوع باشد یکی آنکه بدر آمدن هوا در شاخهای و برگهای درخت
طوبی الحان خوش نوا و طرب افزای آیند و شنوند کانرا از هوش می
ربایند و در جنت هیچ خانه نیست که در وی شاخی از درخت طوبی نباشد
از میوه های او گوناگون اطعمه و اقسام لباس و ریاح معطر دلخواه و الحان
بدیع و جواری برحسن پیدا میشوند دوم آنکه حوران بهشت در بعضی مکانات

از

نزهت اجتماع میکنند و نغمهای خوش آینده در بیان حسن شمایل و خوبی
اداهای خود و اوصاف مالکان خود چنانچه در دنیا مردم برای عروس قرب
میآورند می‌سرایند سیوم آنکه در مجامع دیدار رب العزت حکم می‌شود
بعضی بندگان مقرب خوش آواز را چون حضرت اسرافیل از ملایکه و حضرت
داود از انبیا که رب العزت را تسبیح کنند صفات و کمال او بر حاضران
عرض سازند طرفه حالتی از وجد و ذوق و شوق بهم می‌رسد و در جنت
کسی بی زن نباشد می‌گویند که هر بهشتی را دو زن صالحه از زنان دنیا
باشند از آن زنان که بی شوهر رفته اند یا جوز و سال مرده اند و یا زنیکه
که چند شوهر متعاقب در دنیا کرده بود با هر کسی که محبت و موافقت
بیشتر داشت و شرف و منقبت دینی و علو درجه وار د در نکاح او
خواهد در آمد و بعد گذشتن هشتاد هزار سال همین نعمتها و لذت ها
یکبار رب العزت در نور تجلی ارشاد فرمایند که ای بندگان من آیا هیچ
طلبی و آرزوی شما را باقی مانده است گویند الهی هیچ مقصدی در خاطر
ما نبود که میسر نشد و هزاران درجه افزون از آرزوهای ما عنایت شده
اکنون هیچ مقصدی در خاطر ما نمی‌رسد که زیاده ازین طلب کنیم
حکم شود که آری شما را نعمتی می‌دهم بس شریف و آن است که
بر شما رضامندی خود فرود می‌آرم که بعد از آن ناخوش نشوم از برکت

این رضا استواری در قوا و لذتی ندارد و جسا نعم پیدا شود که تمام
نعیم بهشت در مقابل آن چون غباری با کوه باشد و خدام اهل بهشت
سه نوع باشند یکی ملائکه که رسل در میان ایشان و حضرت حق باشند هرچه از آنجناب
عنایت شود بایشان رسانند و هرچه ایشان عرض نمایند بآن جناب
رسانند و هم چنین برای رسانیدن پیغامها با نبیا و مقربان که باینها
محبت و رابطه پیدا شده باشند دوم غلمان که خلقتی است علیحده در بهشت پیدا شوند
حوران ایشان همیشه بر یک عمر باشند و مانند دانه های مروارید از سلک فرو
ریخته هر طرف میگردند و سیوم اولاد صغار مشرکین باشند که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم برای اهل بهشت خود برای خدمت کردن درخواست فرمودند
و دعای مبارک باجابت رسید عرض نمودند که الهی این بیچارگان در روز
الست اقرار بوحدانیت کرده بودند بعد ازان بحدیکه قلم تکلیف بر ایشان
جاری شود نرسیده اند لیکن کفر از ایشان تطفلا واقع شده است چنانچه در
اطفال بی تمیز ما واقع است و در جناب حضرت کبریا مواخذه آن و اعتبار
ازان نیست امیدوارم که همچنانکه اولاد مشرکین را ابتلائی در دنیا بایشان
بی عطا فرمودی و کسی ایشان را روا داشتی در جنت نیز ایشانرا بما
بخشی و این همه بیان اهل نار و اهل جنت شد اما جماعه که بر پل صراط
روان شده اند و ازان عبور کردند و ازان قبیل اند که حسنات و سیئات ایشان

برابر اند نه استحقاق ثواب غالب گشته و نه استحقاق عذاب غلبه نموده
ایشان را بعد گذشتن از پل صراط در مکانهایی که بر کناره جهنم اند محبوس
دارند و نشانند و هم چنین جماعه که دعوت پیغمبران بایشان نرسیده و
افعال بد هم نکرده اند و شرک هم نکرده اند و نه اعمال نیک نموده اند بلکه
بدستور بهایم در اکل و شرب و جماع و طلب معاش عمر گذرانیده اند و هم چنین
کسانیکه بعمر بلوغ رسیده اند اما بسبب فساد عقل از جنون و سفاهت نظر
التفات دل و صرف همت بشرایع و معرفت حق و باطل نکرده این همه
جماعتها در همان مواضع که اعراف نام آنهاست جای دهند تا انتهای روز
حشر که پنجاه هزار سال است لبث ایشان زاید و این سختی حال کفار و شدت
عذاب آنها موجب الم روحانی و استیلای خوف و اضطراب میشود و نظر
کردن بهشت و اجازت دخول نیافتن نیز باعث قلق باشد اما توقع در آمدن در
آنجا موجب تسلی و تسکین خاطر میگردد و در همین کشمکش بآمدن و باهل جنت و
باهل نار کلامی که لایق هر یکیست مانند بهشت و السنت باهل جنت و اهانت
کردن و ندامت دادن باهل نار پیش می آید و بعد ازین کشمکش بمحض
فضل الهی و عنایت او در اتباع اهل بهشت در آمده به بهشت داخل می
شوند و در بعضی روایات آمده است که جمعی از مردم که بسن تکلیف نرسیده
اند یا رسیده اند و فهم و شعور که بان حق و باطل را تفریق نمایند نیافته

دنیا یافته اند لیکن حال شان خبر پیغمبران و معجزات ایشان نرسیده بسبب خواب بعد

زمانی که در آن وقت پیغمبران مشهور نبودند یا بسبب بعد مکانی که اتباع و امتان

پیغمبران بایشان نرسیده اند و اظهار احوال دعوت نمودند و محاسن سیر بعثت

و حجتهای آن معجزات پیغمبران بیان نکرده این جماعات را همه یکجا کنند

برکرد مکانی پر از آتش و حضرت حق جل و علی تجلی فرمایند و بگویند که ای

بندگان من کیستم همه ها گواهی دهند که تویی پروردگار ما و خالق ما و مالک

ما موافق آنچه روز الست گواهی داده بودند پس حکم شود چون من هستم

پروردگار شما همه ها خود را درین آتش اندازید جماعه بی تحاشا خود را در آن

شعله های تیز و تند در افکنند و جمعی دیگر عذر پیش آرند خداوندا ما کی طاقت

ابکار داریم انکار دشوار است از ما سر انجام نشود معذور دار حقتعالی

آن آتش را بر آن گروه که داخل شده بودند گل و گلزار کرداند و راحت

و آرام بخشد و برد و سلام کرداند و بگوید که ایها اگر در احکام من اطلاع

می یافتید البته بجا می آوردید که سهلتر ازان در دنیا طلب کرده

بودم که به توحید من اقرار نمایید و آن جماعه دیگر را فرماید که شما را

اگر در دنیا می بودید البته گرفتار حاجات و شهوات و رسوم

محبت و اقارب می بودید که حالا در آن چیزها هیچ منت و

یقینی که از رسیدن فرمان من بالمواجه این وقت دارید در دنیا غایب

[illegible]

34

بیت پیغام رسانیدن پیغمبران که مثل شما آدم و البته خواب و خور بودند کجا
ممکن بود چون اینوقت حکم مرا قبول نگردید در دنیا کجا قبول می کردید شما
کافرانید بتحقیق همراه گروه خود باشید اینها را در آتش داخل کنند
باید دانست که همچنانکه بنی آدم بشرایع مکلف اند و جنیان نیز مکلف اند
و در سوره رحمن در ذکر ثواب و عقاب هر جا جن را نیز شریک او میان فرموده اند
اما علما را اختلافست در آنکه بعد حساب و کتاب حال جنیات چه خواهد بود جمعی
بر آنند که کفار جن را خلود در نار هست و صلحای ایشان را اصلا دخول
جنت نیست بلکه مثل بهایم خاک خواهند شد و مذهب جمعی دیگر آنست که
صلحای جن را نیز ثواب مخلد هست اما نه مالکیت جنت که جنت را حقتعالی بوالد ما
آدم علیه السلام بخشیده بود بلکه گرداگرد دیوار شهر جنت رعایا باید ستور می باشند
و برای گرفتن منافع و نعیم آمد و رفت در جنت می کنند و به نعیم جنت
در زمان انجا بهره مند می شوند بدستور دهاقین و ارذال و بقول اینها
را هم بدستور بنی آدم استحقاق دخول هست و مالک منازل خود می
شوند و قول میانه بقیاس نزدیکتر هست والله اعلم و هم چنین در حدیث
نیز بتواتر رسیده و آیه کریمه و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر
بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون
هم دلالت میکند بر آنکه جانوران نیز حشر هست و قصاص ظالم از مظلوم

می شود اما از یکنوع مثلا اگر بزگاو شاخ دار دیگری را که بی شاخ بود یا
ضعیف بود ایذا رسانیده است آن بی شاخ را شاخ و بی قوت را
قوت دهند که تا انتقام خود بگیرد و بعد ازان ایشان را بهشت و دوزخ
نیست بلکه خاک جنت می شوند اما انکه برای خدا ذبح شده اند در غرفات
عالیه و انانکه برای حاجات بنی آدم بنام حقتعالی بذبح شده اند در مراتب
کمتر ازان در خاک جنت آمیخته می شوند و چون خاک دوزخیان جنت
نیز خالی از شعور نیست یکنوع لذت فرامی گیرند و باقی در خاک
زمین داخل گشته جائیکه خاک دنیا محو میشود محو میشوند و صورت محو گشتن
خاک دنیا و آسمان نیست که آسمانها را هم رذه ها هشتیا از انجا برای ایشان
بهشت می کنند و زمین را مثل میده شیرین نموده در غذای اهل جنت صرف
می سازند و این وقتی باشد که مردم بر صراط روند و زمین خالی گردد و در
صحاح آمده که چون مردم از صراط عبور کنند در میدانی محبوس میشوند تا هر
یکی از شکایات دیگر و حقوق ضعیفه نیز پاک و مصفا گشته در بهشت روند
درین اثنا روبروی اهل جنت یک گاو و یک ماهی را حاضر سازند که باهم جنگ
نمایند و هر یکی دیگری را مجروح سازد و بهلاک رساند اول از جگر گوشت
ماهی کباب نموده در اهل جنت تقسیم نمایند بعد ازان آن هر دو را کباب
نموده همراه میده زمین بخورد ایشان دهند بدین نوع خاک محو میگردد

مگر چند چیز را از اشیاء دنیا فنا نمیسازند مثلا از جانوران کبش حضرت
اسمعیل و ناقه حضرت صالح و سگ اصحاب کهف و از نباتات اسطوانه حنانه
و از مکانات کعبه معظمه و کوه طور و صخره بیت المقدس و مابین منبر و روضه
مسجد نبوی و منبر آنجناب اینها و مانند اینها را صور بسیار بخشیده و صفا
و رونق جام بهشت داده بعینه به بهشت درآرند و همیشه نگاه دارند و
بالجمله بعد از فراغ روز حشر و حساب که پنجاه هزار سال مدت دارد و بعد از
کشیدن ستونهای بر در دوزخ روز خلود شروع می شود منصوص کلام مجید و احادیث
شریف است که اهل جنت را همیشه نعمت و ترقیات قربت و اهل نار را
عذاب بی تخفیف و شدت و سیاست تا ابد الآباد است هیچ فنا نپذیرد
حق تعالی همه بندگان مسلمانان را و دوستان ما را خاتمه بخیر کناد و بر ایمان قائم
داشته و از اهوال نجات قبر بخشیده و از عذاب و عتاب محشر محفوظ داشته
بجنت رساند و رضامندی و دیدار خود روزی گرداند بحق حبیبه خاتم النبیین
و آله الطاهرین و اصحابه المهتدین برحمته و کرمه و هو ارحم الراحمین
تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]